

«بغات» عربده کش و «شریعت» سرگردانه

چگونه با «جهل و جعل قضایی»؛ حق و عدل تباہ میشود؟!

معروف است که یکی از استادان پوهنتون و دوست نور محمد تره کی پس از کودتای ثور؛ برای دیدن او به ارگ رفته بود. از آمدن او و خواست دیدارش به تره کی اطلاع دادند. تره کی اغلب با اشاره به مشغولیتی که داشت گفت: -«تیرش کو!»

چون آنسو «بگش بگش» ها روان بود؛ خادمان دربار؛ استاد موصوف را به "پولیگون" فرستادند که حسب معمول لحظاتی بعد که تره کی برای دیدار سراغش را گرفت؛ تیر باران و زیر خاک شده بود. چنین چیزی را خیلی بیدردانه "غلط فهمی" یا "سوء تفاهم" میگویند. ولی در پروسه جعل و تزویر قضایی کاربرد دلخواه چنین جملات که ذو معنین و بیشتر از ذومعنین استند؛ ترفند معمول و حتی سد ناپذیر است. وانگهی قول معروف است که «با یک نقطه؛ فیل؛ فیل؛ فیل میشود» و با یک نقطه؛ حق؛ حق؛ عدل؛ عدل (غدر)...!! اگر میخواهید اطلاعات حقوقی و قضایی شگرف مشمول این ترفند ها و سایر جادو جمیل ها را به گونه مجرب کسب کنید و در مواجهه با آنها حتی الامکان هشیار باشید؛ خوانش و دانش این نگارش را از دست ندهید!

* * *

بر علاوه؛ اگر نمیدانید؛ «مالکیت» که در شرایع و قوانین مدنی مقوله بسیار مهم است؛ نزد دزد سرگردانه؛ چه معنا و تعریف دارد؛ خوانش این پژوهش به شما نشان خواهد داد که دزد سرگردانه حتی پیش از قطع طریق و غارت اموال رهگذر یا کاروان؛ مالک آنهاست؛ درست از لحظه ای که خیال و نقشه قطع طریق در مخیله اش نقش بسته است! چون همه دزدان سرگردانه و غیر آن؛ چنین باور دارند و ریزه خواران و حواریون هم لاجرم موید این باور می باشند؛ پس این؛ یک فرهنگ و بالنوبه فرهنگ شرعی و حقوقی - قضایی آنها - فرهنگ شرعی و حقوقی - قضایی سرگردانه است. چنانکه اگر کسان که قبل از زده شدن راه شان؛ صاحبان مال بودند؛ بخواهند باز این مال ها را داشته باشند؛ باید آنها را از دزدان؛ خریداری و استملاک نمایند؛ و لاجرم نیز عین امر؛ تا بی نهایت قابل تکرار است!! پس بخوانید تا بدانید و الا...!!

* * *

در مکتوب شماره 388 ج 1 مورخ 1443/8/5 هجری قمری ریاست دفتر مقام امارت اسلامی که تجویز های پیشنهادی یک هیأت توظیف شده در مورد سرنوشت هزاران دعوی موجود در محاکم رژیم قبلی توسط جناب امیرالمومنین توشیح و به محاکم و مراجع ذیربط متحد المال ارسال گردیده؛ آمده است که:

... قضات اداره فاسد قبلی - به تصریحات فقها - بغات نامیده میشوند ... وفتیکه اهل عدل دو باره تسلط پیدا کردند قضات بغات خود به خود عزل می گردند به خاطریکه عزل و نصب بغات تعلق به قهر و غلبه دارد. (الف)

در متن اجرایی فوق الذکر معنی و مصداق «بغات» تصریح نشده ولی از فحوای مندرجات؛ مستفاد می گردد که «بغات» عبارت از اغتشاشگران دارای ماهیت دزدی و غارتگری است؛ که گه گاه ممکن است بر نظام و حاکمیت نسبی شرعی و قانونی کشوری؛ قسماً یا کلاً با نیروی جنگ و اسلحه غلبه یابند.

مسلماً ز عمای امارت اسلامی درین متن حاوی احکام اجرایی؛ اصطلاح فقهی «بغات» را به خاطر قلمفرسایی و ملاحظات ادبی نیاورده اند بلکه هدف شان این است که خصوصاً جریانات نازل شده با «بی 52» های امریکایی و اشغال افغانستان توسط ناتو - صرف نظر از بهانه های آن - شرعاً همان غلبه یافتن قهری اهل بغی و گروپ های «بغات» خارجی و داخلی بر نظام و سیستم «اهل عدل» در افغانستان بوده است.

با اینکه دنیای بشری چیزی مطلق و ایده آل قالبی در هیچ کجا نداشته و ندارد و تقسیم قضایا و وقایع به تنها «سیاه و سفید» کار کودکانه میباشد؛ معهداً در انبوه حقایق و وقایع تجربه شده و صادر گشته از آنانیکه «بغات» خوانده شده اند؛ میتوان حد و مرز مصداق های این مفهوم را دریافت و به قضاوت گذاشت.

چنین کاری عظیم در عرصه های به ظاهر فرا قضایی توسط محققان، مورخان، رویداد نگاران و ... تا کنون بسی انجام گرفته و در آینده هم فراوان انجام خواهد شد. تازه هنوز نسل هایی که کارنامه های مورد نظر را با چشم دیده و ضربات و اثرات آنها را در گوشت و پوست خویش احساس نموده اند؛ بیش از 99 درصد زنده و حی و حاضر استند و شاهد و گواه!!

اینجا فقط و فقط منظور بازخوانی یک تجربه حقوقی و قضایی تحمیل شده بر اینجانب؛ نه فقط در دو دهه رژیم گذشته؛ بلکه در مدتی بلند تر از آن است.

خاطرات عینی و ملموس و مستند سیستماتیک این تجربه سراپا؛ جز با مفهوم «بغات» و «قضات بغات» نمی خواند و توضیح داده شده نمیتواند. صرف نظر از خوش آیند و بد آیند این و آن؛ این تجربه - مشتم نمونه خروار - جایگاه سمولیک و مثالی بلند بالایی دارد.

مطمئنیم که عزیزان خواننده به ویژه اهل معرفت و وجدان حقوقی و قضایی؛ با اندک توجه و تأمل به این دریافت واصل میگردند!

درین مطلب این مندرجات را داخل فایل PDF خواهید خواند:

نتیجه و نظریه کمیسیون جعل و تزویر ریاست اداره هفت بابت

اپارتمان 25 بلاک 157 مکرویان سوم

پاورقی های روشنگر

1- کمسین بررسی جعل و تزویر یعنی چی؟

نشاندن خیال به جای واقعیت - خیال مالکیت و میراث

2- فوت مالک؟ (مستأجر که مالک خوانده شده و آپارتمان اجاره ای اش به نام میراث

تقسیم و ترکه میشود؟!)

سالها بعد از فوت «مالک» جعلی؛ مالک فقط دولت بود!

«ورثه» نتیجه جعل «مالک» بوده مانند آن؛ مردود است!

3 - سببایدی چیست و چرا به معنی فروش قطعی آپارتمان (به تملیک امتیازی داده شده) است؟

سال 1371 هـ ش و هنگامه فروش آپارتمانها (در کابل)

4- جنرال قسیم جنگلباغ وارد می شود:

5 - جعل و تزویر قاضی عبدالصبور رئیس محکمه ناحیه نهم (شهر کابل)

قرار نظارتی کمیته 6 خاړنوالی ولایت کابل

محمد عظیم رهنما زیر فشار ها جان داده بود:

محمد یونس قانونی و فرستادن «پشت نخود سیاه»

خیانت، شر، فساد و قطاع الطریق در مسند قضا

پیشاپیش عرض شود که در حال حاضر همچو موارد در نوشتار و خوانش میتواند کسالت آور باشد؛ بدینجهت سعی بر این است که مطالب حتی المقدور به گونه ابتکاری و جالب عرضه گردد. لذا بدون مقدمه و تسلسل خسته کن موضوع؛ توجه فرمائید به این سند گویا:

* * *

نتیجه و نظریه کمیسیون جعل و تزویر ریاست اداره هفت
بابت آپارتمان 25 بلاک 157 مکرویان سوم

ریاست محترم حقوق ولایت کابل تعداد 39 ورق اوراق مربوط به آپارتمان نمبر 25 بلاک 157 مکرویان سوم را ذریعه مکتوب نمبر (466) مورخ 1422/5/17 خویش غرض بررسی به این اداره گسیل داشته که قید وارده نمبر (431) 1422/5/18 کمیسیون بررسی جعل و تزویر [1] گردیده است.

خلاصه موضوع:

اسامی محمد عالم ولد محمد قاسم در ورقه عرض که به مقام وزارت عدلیه [به زعامت مولوی نورالدین ترابی] تقدیم داشته است؛ متذکر شده که در برج عقرب سال 1371 من شکار رهنمایی گردیدم که فروش آپارتمان 25 بلاک 157 مکرویان سوم را دام ساخته و معادل سه هزار دالر مرا اخذ و سر انجام دعوی فرساینده را بر من تحمیل کردند. مدتی نسبت مشکلات فامیلی و شدت جنگها مهاجر بودم بالاخره با ورود طلبای کرام و استقرار امارت اسلامی و باستماع صدور قرار (279) 1421/8/24 شورای عالی قضاء مبنی بر بدوران افتادن دعاوی فی مابین اشخاص در مورد آپارتمانها؛ به مقامات محترم ذیصلاح عارض؛ قسمتی از دوسیه نسبتی را که از دستبرد مدعی علیهم بجا مانده

بود [یافتیم] موضوع دوسیه و ادعای من عارض بیش ازینکه مسئله حقوقی باشد دارای ماهیت جعل و تزویر توام با تهدید و تخویف است.

- من عارض؛ اپارتمان مذکور را به اساس اصرار رهنمای معاملات افغان و رضایت کامل و حسن نیت برویت سند ده فیصد - سند ملکیت - وکالت خط نمبر (105) بر (1195) مورخ 1367/11/9 از محترمه شاه جهان نامه وکیل ورثه مرحوم سلطان محمد در بار اول مبلغ 70 لک افغانی و در مرحله دوم مبلغ 80 لک افغانی به بیع بات قطعی خریداری نموده ام. بعد از طی مدت زمانی مسمات مذکوره از عمل فروش بهانه جوئی و [موضوع] منجر به دعوی مدعی و مدعی علیه قرار گرفته است.

- قسمیکه در لابلای تحقیقات و بررسی موضوع آن معلوم گردید؛ اپارتمان مذکور به اساس تحریری ریاست حفظ و مراقبت مکرویانها - اپارتمان 25 بلاک 157 و دارای 3 اطاق بوده قرار مکتوب (6079) بر (1573) مورخ 1364/11/5 (هـ ش) با اسم سلطان محمد ولد نیاز محمد درپور شورای وزیران دولت وقت [به کرایه امتیازی] توزیع گردیده؛ در باب تحویل پول ده فیصد اپارتمان باید متذکر شد که قرار وثیقه وراثت خط نمبر (105) 1367/8/16 محکمه ناحیه نهم شهر کابل تاریخ فوت مالک؛ [2] اپارتمان 1367/6/20 تذکر داده شده است. با اساس حصر وراثت خط شرعی نمبر فوق؛ محترمه شاه جهان بنت عبدالغفور خانم مرحوم سلطان محمد بحدیث وصی بوده موصوفه طی در خواست جداگانه که دارای ثبت (2545) 1367/8/22 میباشد عارض و خواهش تحویل پول ده فیصد پیش پرداخت اپارتمان متذکره را نموده است.

بعد از طی مراحل اصولی آن از طرف مسولین وقت؛ پول قیمت ده فیصد سنجش و قرار تعرفه خط نمبر 1367/8/23(2261) با اسم ورثه سلطان محمد ولد نیاز محمد توزیع گردیده که قرار آویز نمبر (75) 1367/8/30 با اسم ورثه تحویل شده؛ البته در آویز نمبر فوق بانک از ورثه ذکر نکرده صرف اسم و ولد مالک را تذکر داده؛ این بدان معنی نیست که پول ده فیصد از طرف مالک تحویل شده باشد نه از طرف ورثه؛ و تاریخ وثیقه حصر وراثت خط 1367/8/16 میباشد.

همچنان باید متذکر شد که [برای] فروش قطعی اپارتمان با اساس وثیقه شرعی نمبر (161) 71/11/21 محکمه ناحیه نهم شهر کابل باز هم از طرف تمام ورثه کبار و صغار مرحوم؛ شاه جهان نامه خانم مرحوم سلطان محمد به حیث وصی و وکیل خرید و فروش قطعی تعیین شده که به اساس وثیقه خط نمبر فوق تحویلی پول سببایدی (3) به نفع محمد عالم ولد محمد قاسم مراحل اصولی خود را تکمیل نموده است. همچنین آمریت مخزن محاکم ولایت کابل نیز از صورت ثبت محفوظ قضایی وثیقه نمبر (2441) و نمبر (105) تصدیق نموده است.

نظریه:

1- در مرحله اول سال 1371 فروش اپارتمان مذکور به اساس حسن نیت و برویت اسناد شرعی و قانونی نمبر فوق توافق و معامله صورت گرفته است که بعداً مسمات شاه جهان نامه به اخذ قباله شرعی (2441) 1371/10/5 و متعاقباً تجویز خط شرعی نمبر (161) 1371/11/21 که در آن به صراحت تام ذکر شده که شاه جهان نامه صلاحیت فروش و تحویل پول سهم صغار را به بانک عهده دار میباشد؛ موضوع دوران قباله دومی نیز توسط رهنمای معاملات در جریان بوده و در این مرحله از یکطرف شدت جنگ در شهر کابل [پیش می آید] و از جانب دیگر قیمت اسعار روز تا روز بالا میرود.

شاه جهان نامه از خاطر گریز از معاملات فوق الذکر و فریب دادن محمد عالم نام تحت بهانه های مختلف میخواهد که قوانین را زیر پا و معضله ایجاد نماید. چنانچه مداخله قوماندانان جهادی وقت؛ قسیم [جنگل باغ 4] و حکیم اله نامان در موضوع فروش اپارتمان مذکور و دعوی گواه حقیقت [تزویر و بالاتر از آن تهدید و تخویف] بوده است.

2 - تحویل پول سببایدی، اخذ قباله شرعی اول از دولت وقت و همزمان ترتیب تجویز خط شرعی نمبر فوق بابت فروش اپارتمان مذکور از جانب مسمات شاه جهان نامه وکیل ورثه سلطان محمد عنوانی محمد عالم نام؛ خود بخود نشاندهنده حقیقت و واقعیت [بیع قطعی و تکمیل شرایط و مراحل آن] بوده است. فرزند کبیرش شاه محمود نام از ابتدای معاملات و اخذ پول بیع خاک اپارتمان مذکور توسط آن [شریک معامله بوده] و همچنان موصوف در تجویز خط شرعی جهت فروش اپارتمان نیز منحیث شاهد شصت و امضا نموده است. قرار معلوم نامبرده از مرحله اول دعوی [در] سال روان خود را مخفی نموده و به هیچ مراجع رسمی جهت بررسی حاضر نشده است.

اکنون مسامات شاه جهان نامه در اظهاراتش میگوید که تجویز خط توسط رهنما و محمد عالم و فرزند شاه محمود تهیه شده است گویا من خبر ندارم در حالیکه فوتو و نمبر تذکره اش و شصت مذکور در تجویز خط وجود دارد و حتی در سند سته رهنمای معاملات نیز شصت وی گذاشته شده است.
لذا این هم ثابت کننده جعل و تزویر است.

3 - همچنان اجراءات محکمه ابتدائیه ناحیه نهم باساس اقدام مسامات شاه جهان و شاه محمود نام فرزندش:
در تجویز خط شرعی نمبر (161) 1371/11/21 [صادرہ همین محکمہ] به شاه جهان نامه حق صلاحیت فروش قطعی ورثه مرحوم سلطان محمد برای موصوفه تفویض شده؛ [ولی] بعداً به اساس قرار قضایی نمبر (13) 1372/8/6؛
[توسط عین قاضی]؛ محکمہ ناحیه نهم مبنی بر عدم سمع دعوی [5] قرار میدهد که در نتیجه؛ این دو تصمیم متضاد از طرف محکمہ مربوطه در مورد صلاحیت فروش و عدم فروش اپارتمان مذکور نیز گواہ حقیقت [جعل و تزویر] میباشد.
تجویز خط شرعی نمبر (161- 2708) 1371/11/21 در مخزن محکمہ وثایق دارای ثبت محفوظ نبوده است [6] و عمل جعل و تزویر را ثابت میسازد.

فلهذا موضوع غرض بررسی و تحقیقات بیشتر بشما ارجاع شد . در مورد چطوریکه لازم دانند اجراءات نمایند.

والسلام
(امضای رئیس اداره هفت)

(امضای عضو 1 کمیسیون) (امضای عضو 2 کمیسیون) (امضای عضو 3 کمیسیون)

* * *

پاورقی های روشنگر

با خوانش این سند؛ دست کم این صغرا و کبرا که مسأله بر سر چیست؛ منتفی گردیده خواننده محترم عمومیات دعوایی برسر یک آپارتمان مکرویان سوم کابل را دریافته است. درین متن کلمات داخل [] ها از طرف من افزوده شده تا گویش کمتر رسای محرر سند؛ بدون اینکه چیزی را منحرف کند؛ به خواننده واضحتر گردد.
پاورقی های این سند که حسب ایجاب تحلیل و تحقیق و توضیح؛ تدوین میگردد؛ روشنگر جالب موضوعات فراوان مربوط به نفس امر است و نیاز به پراختن گونه های دیگر در زمینه را مرفوع میگردد. توجه فرمایید:

1 - کمیسیون بررسی جعل و تزویر:

و اما چرا کمیسیون جعل و تزویر؟!

به ویژه؛ وقتی سخن از «بغات و قاضی های بغات» است، ایشان اغلب؛ باطل را به جای حق می نشانند و ظلم را به جای عدل. ولی از آنجا که تلبیس «عادل و خادم قانون و شرع» دارند؛ ناگزیر باید گویا مدلل و مستند و منطقی و مردم پسند؛ ادا در آورند. اینجاست که در اسناد و شواهد و قرائن و گزاره های منطقی؛ جعل و تزویر نموده با مغالطه های عجیب و فریبنده؛ حکم و تحکم می نمایند.

به نظر میرسد کارگزاران آنزمان امارت اسلامی با وقوف به این شعبده بازی های «بغات» درون و بیرون دستگاه های قضایی؛ مخصوصاً در رابطه به اپارتمان های مکرویانها تدابیری گرفته بودند که یکی عبارت بود از همین تدویر کمیسیون ذیصلاح بررسی «جعل و تزویر»؛ و برای قدرتمندی کاملتر در زمانش آنرا تحت ریاست ارگان امنیت ملی یعنی اداره هفت واقع ساحه مکروریانها قرار داده بودند؛ تا اقلأ بخش بیشتر کلافه ساخته شده دعوای مربوط را که پس از مدت مدید ملتوی ماندن؛ با اعلام شورای عالی قضا به دوران انداخته بودند؛ تحقیق و سره نماید.

نشاندن خیال به جای واقعیت: خیال مالکیت و میراث!

2 - فوت مالک؟

اینجا استعمال کلمه «مالک» از طرف اداره تدویر و مراقبت مکرویانها فوق العاده گمراه کننده بوده؛ بیانگر ذهنیتی جعل کارانه و تزویر بنیاد است و در ادامه؛ اصلاً منجر به فجایع یا توجیه فجایع میگردد. متأسفانه اینکه چنین تلقی و تبیین از کجا شده و چطور بر آنها تحمیل گردیده برای من مکشوف نیست!

آنکه درینجا با مغالطه «مالک»؛ مورد اشاره است؛ سلطان محمد درپور شورای وزیران وقت میباشد که همین آپارتمان 25 بلاک 157 را از دولت؛ به کرایه امتیازی گرفته بوده است. موصوف به تاریخ **1367/6/20** در حالی از دنیا رفته که **مستاجر آپارتمان** بوده نه مالک آن؛ و مالکیت آپارتمان حتی 4 سال ونیم پس از مرگ وی؛ (تا قبالة شرعی **2441** **1371/10/5**) به دولت تعلق داشته است. لہذا نه شرعا و نه قانوناً سلطان محمد در زندگی؛ هرگز **مالک** این آپارتمان نبوده است.

هكذا چون در شریعت و قوانین مدنی؛ هیچ امکانی هم وجود ندارد که توسط شخص حقیقی یا حقوقی ای؛ مالکیت؛ به **مُرده** تفویض، منتقل یا هبه گردد؛ مرحوم سلطان محمد؛ پس از مرگ نیز نمی تواند مالک شود؛ لذا مالک خواندن عمدی و بیباکانه سلطان محمد (احتمال دیگر بعدتر بررسی میشود)؛ نقطه آغاز همه جعل ها و تزویر های بعدی و از همه مهمتر اساس میراث سلطان محمد دانستن آپارتمان 25 بلاک 157؛ به ورثه اش میباشد. جعل در جعل!!

چنانکه صد ها و شاید هزار ها خانه و آپارتمان و باغ و زمین دولتی - و حتی شخصی و شرکتی - بوده و هست که نزد کسان به کرایه عادی یا امتیازی قرار داشته با فامیل های خویش اعم از صغیر و کبیر در آنها زندگی و کار و تولید می نموده اند و مینمایند؛ ولی با وفات کسان مستاجر؛ لزوماً آنها میراث متوفی ها به صغیر و کبیر بازمانده؛ شمرده نشده است و نمی شود.

از آنجا که با وقوع فوت؛ اهلیت شرعی و مدنی انسان خاتمه می یابد و دیگر طرف ذیصلاح قرار داد کرایه و اجاره نیست؛ طرف زنده ی چنین قرار داد خاتمه یافته؛ متشبهت به اقدامات لازم میگردد که در شرع و قوانین مدنی کمابیش تدوین و پیشبینی هم شده است.

مشخص در مورد منازل مسکونی دولتی طرف اسکان فامیل ها؛ با مراعات مراتب رأفت و روا داری؛ مطابق روح مقررہ های مربوط؛ به مجرد وفات مستاجر؛ بازماندگانش مجبور به اخراج از مسکن نمیشوند و حتی الامکان اگر بازماندگان بتوانند؛ طبق شرایط و اجاره بهای مقرر با متوفی؛ عمل کنند؛ مجاز اند؛ طی مدتی به سکونت در آنها ادامه دهند.

البته طی این مدت طرفین؛ به چاره سنجی ها و تدابیر مربوط به خود؛ می پردازند که به هر حال دیر یا زود به قرار داد های جدید - سوای قرار و مدار با فوت شدگان - می انجامد.

اصل مهمی که از استدلال بالا در می یابیم این است که متأسفانه مرحوم سلطان محمد؛ به هیچ وجه من الوجوه مالک آپارتمان نبوده تا آنرا به بازماندگانش به ارث گذاشته باشد. لذا همه آنچه که به نام سلطان محمد مالک، میراث سلطان محمد، **ملکیت میراثی ورثه** و غیره دوخته و بافته شده است؛ مصادیق شنیعی از جعل و تزویر است.

اما اینکه دولت؛ آپارتمان را در حالی به کرایه امتیازی به او داده بوده که تحت شرایطی می توانسته است تقاضای خریداری آنرا به اقساط طویل المدت نیز نماید و در همین آپارتمان فوت نموده صغیر و کبیری از خود به جا گذاشته است؛ آیا این واقعیت میتواند امتیازی به بازماندگانش شمرده شود؟!

صرف نظر از احساسات و عواطف؛ متأسفانه شرعاً و عرفاً هیچ امتیازی ویژه نمیتواند در میان باشد. بحث سلطان محمد مرحوم با مرگ بهنگام یا نابهنگام او خاتمه یافته است!

در قرار داد ها منجمله اجاره ها نزد شرع و قانون؛ همیشه دو جهت به یکسان مدنظر گرفته میشود: جهت سود آوری و جهت زیانمندی.

لذا شرع و قانون؛ بازماندگان مستأجر از دنیا رفته را مخیر کرده است که هرگاه توانایی پرداخت اجاره بها و ایفای دیگر مسئولیت ها را در خود ببینند میتوانند مدتی کماکان از "عین" اجاره ای استفاده نمایند ولی اگر این توانایی را در خود نبینند فردای وفات مستاجر؛ میتوانند "عین اجاره ای" را ترک و تسلیم نموده خویشتن را از تکالیف و مسئولیت های آن آزاد سازند.

تا اینجا این نتیجه مسلم است که مرحوم سلطان محمد ملکیتی به نام آپارتمان نداشته است تا میراث گذاشته باشد لذا نه تنها بحث صغیر و کبیر که اصلاً بحث **ورثه** در میان نیست. ورثه تنها در مورد معاشات و تقاعد و داشته های شرعی ماترک دیگر او میتواند معنی داشته باشد. لذا اینکه دو ماه و چند روز پس از فوت سلطان محمد؛ **وثیقه وراثت خط نمبر (105) 1367/8/16** ترتیب میشود بایستی مربوط به این موارد اخیر الذکر باشد نه مربوط به اخذ و قبض و ترکه آپارتمان ملکیت غیر و اجاره ای.

در مقرره های «طرز توزیع و فروش آپارتمان های دولتی و نمرات زمین...» قبل از همه مفاهیم «توزیع و فروش» شرح داده شده؛ اولی که اینجا مورد بحث است:

«**توزیع: به اختیار قرار دادن آپارتمان های دولتی به مستحق بعد از تثبیت استحقاق.**»

و تمام سخن مدنظر ما هم این است که:

آپارتمان «قرار مکتوب... 1364/11 (هـ ش) باسم سلطان محمد ولد نیاز محمد دریور شورای وزیران

دولت وقت [به کرایه امتیازی] **توزیع** گردیده؛»

آری؛ **توزیع** گردیده! جایزه و بخشش داده نشده **هبه** نگردیده و با چیزی مانند معاش و حق دیگر مبادله نگشته است که افاده و اطلاق ملکیت کند.

درین مقررات مانند سایر منابع شرعی و قانونی؛ حالت مرگ مستحق هم پیشبینی شده است:

منجمله گفته شده که در صورت مرگ شخص مستحق شناخته شده؛ استحقاق او (اینجا: کرایه امتیازی و اذن

تقاضای خریداری به اقساط!)؛ به بازماندگانش شامل همسر، پسر، دختر، پدر، مادر انتقال میکند؛ مشروط بر اینکه آنان شرایط مندرج مقررات در مورد **استحقاق** را داشته باشند.

از فحواى احکام چنین بر می آید که مراد از بازماندگان هر یک از افراد آنهاست نه جمع و مجموعه آنها و با اجرای مجدد تثبیت عدم موارد خلاف استحقاق؛ فرد مورد نظر به تنهایی ولی حسب فرعه نزدیکی قرابت با متوفی؛ اولیت خواهد داشت.

بنابر این نصوص؛ با وقوع فوت سلطان محمد؛ بازماندگانش؛ **استحقاق** او یعنی استفاده به کرایه امتیازی و

تقاضای خریداری آپارتمان 25 بلاک 157 به اقساط! را میتوانند دریافت کنند؛ ولی مشروط بر اینکه آنچه را که ضوابط عام استحقاق است؛ دارا باشند. منجمله باشند شهر کابل بوده و درین شهر ملکیت رهائشی دیگر نداشته باشند.

بدینگونه انتقال **استحقاق**؛ امر بالقوه و مقید به شرط است؛ مثلاً هرگاه خانم سلطان محمد؛ که بالقوه مستحق

نخست استحقاق همسرش هست؛ در شهر کابل مالک جایداد نشیمن باشد؛ انتقال استحقاق شوهرش به او منتفی است و آپارتمان از نزد وی مسترد میگردد.

میدانیم که انتقال میراث؛ برعکس بوده اینگونه قید و شرط ندارد.

سالها بعد از مرگ «مالک» جعلی؛ ملکیت؛ متعلق به دولت است!

اینجا در مطلوب ترین حالت پیشبینی شده در قانون؛ شاه جهان خانم سلطان محمد مانعی برای دریافت استحقاق همسر متوفی اش نداشته است و لهذا استحقاق یعنی به کرایه امتیازی نگهداشتن آپارتمان را حاصل کرده است. به عبارت دیگر اینک شاه جهان طرف اجاره گیرنده در برابر دولت منحیت طرف اجاره دهنده؛ واقع گردیده؛ و قرار داد اجاره با یک طرف زنده دارای اهلیت حقوقی تجدید شده است. شاه جهان؛ 5 ماه و 22 روز دیگر تا دریافت سند ملکیت موقت نمبر 2297 مورخ 1367/12/8 نیز مستاجر آپارتمان متذکره بوده است و نه نامزد ملکیت آن به اقساط!

چنانکه در مورد سلطان محمد مستاجر؛ نمیتوانست میراث موضوعیت داشته باشد؛ شاه جهان مستاجر دومی نیز نمیتواند در مدت زمان به اجازه داشتن آپارتمان اهل ارث و میراث باشد. ولی پس از بدست آوردن سند ملکیت موقت چطور؟

درین حالت نیز حکم شرع و قانون روشن است؛ دارنده سند ملکیت موقت که پرداخت نود فیصد قیمت امتیازی دولت را حتی ممکن است تا 40 سال دیگر تکمیل نماید؛ درین بازه زمانی؛ تنها مالک منافع آپارتمان شناخته میشود و نه مالک رقبه آن؛ که عبارت است از اصل و اساس مالکیت!

به تصریحات موکد مقررده ها و قوانین مربوط که طبعاً منبعث از شرع و یا در راستای آن است؛ چنانکه فوقاً نیز یاد دهانی کردیم تا زمان مطمح نظر؛ مالکیت آپارتمان متعلق به دولت بوده و با تکمیل جمیع شرایط؛ طی تشریفات معین با تعاطی قباله شرعی؛ ملکیت امتیازی به مستحق تفویض میگردد.

ملکیت امتیازی عمدتاً بدین معنی است که آپارتمان فقط مختص به شخص مستحق شناخته شده و منحصر به استفاده او میباشد. لذا او مجاز نیست که آپارتمان را در بازار آزاد به فروش رساند. در صورت اصرار بر فروش و مورد قبول افتادن دلایل وی برای دولت؛ دیگر از ردیف مستحقان بیرون میگردد و پیامدش این است که باید با تحویل بخش سببایدی شده دولتی؛ قیمت تمام شد آپارتمان برای دولت را جبران نماید و نیز خریدار بالفعل و عینی را به مرجع ذیصلاح معرفی کند.

مقررات مربوط تصریح کرده است که ملکیت آپارتمان های دولتی نه تنها در حالت کرایه امتیازی بلکه در حالت «فروش مشروط» با تحویلی ده فیصد پیش پرداخت هم تا زمان تحویلی آخرین قسط و اجرای سند ملکیت (قباله) به دولت تعلق دارد. به عبارت دیگر در حالت فروش مشروط دولت به مستحق هم؛ تا تسویه قسط نهایی؛ (در 40 و 45 سال یا کمتر) شخص؛ مالک منفعت آن شمرده میشود نه مالک رقبه آن!

لهذا ولو که در این بازه زمانی هم شخص دارای سند ملکیت موقت و دارای سابقه کم و بیش تحویلی اقساط فوت کند؛ چون اصل مالکیت هنوز به دولت تعلق دارد؛ موضوع میراث مطرح شده نمیتواند. فقط استحقاق میتواند مطرح باشد که به ترتیب متذکره در بالا؛ انتقال میکند. البته شخص بعدی دریافت کننده استحقاق هم؛ تا تحویلی کامل اقساط و دریافت قباله شرعی از دولت؛ مالک اصل ((رقبه)) آپارتمان نبوده و در صورت فوت؛ میراث در مورد او نیز طرح شده نمیتواند و فقط استحقاق به فرد واجد شرایط و بالغ و عاقل و دارای اهلیت شرعی دیگر منتقل میگردد. لهذا مانند آفتاب روشن است که شخص مستحق آپارتمان امتیازی تنها پس از دریافت قباله از دولت؛ مالک آپارتمان (آنهم مشروط به انتفاع خودش) میگردد. اگر وی پس از دریافت قباله از دولت؛ فوت نماید؛ باز ماندگانش؛ آپارتمان را میراث می برند اما (مشروط به انتفاع خودشان).

«ورثه» نتیجه همان جعل «مالک» بوده مانند آن؛ مردود است!

ولی چنانکه می بینیم بغات «شریعت» سر گردنه؛ چهار سال و چهار ماه و 25 روز قبل از قباله شرعی 2461 - 1371/10/5 به صغیر و کبیر سلطان محمد مُرده؛ از کیسه خلیفه میراث بخشیده و برعکس؛ من - ارزانی کننده همه جانبه این قباله ملکیت به ایشان را - با ردیالنه ترین و ددمنشانه ترین دسیسه ها و اعمال؛ ده ها سال سرگردان و پریشان و اهانت و خساره مند گردانیده اند.

اینجا به یک پرسش دگر که حتماً در ذهن خواننده هشیار پیدا شده است و میشود؛ بایستی پاسخ دهم. نظر به آنچه تا کنون تحلیل و تدقیق و توضیح کرده آمدیم؛ تنها شاه جهان بشخصه یعنی نه به عنوان وصی و وکیل «ورثه» که معنا و مصداق عینی و قانونی نداشته است و ندارد؛ بلکه به حیث شخص اول که استحقاق امتیازی مرحوم سلطان محمد را دریافت کرده است؛ طرف واقعی معامله پیش فروش آپارتمان بوده و قباله نمبر 2461 نیز تنها به نام او درست است و توسط قوانین و شرع راستین حنفی تأیید میگردد.

مگر من نیز چه به طریق سبزه رهنما و چه به صورت های دیگر دادخواهی و طرح دعوی؛ همان ورثه و شاه جهان به حیث وصی و وکیل آنها را در نظر داشته خلاصه همین آپارتمان را من حیث مال میراثی؛ عقد بیع و خریداری نموده و بالاخره کسب قباله 2461 به این ورثه جعلی را میسر گردانیده ام؟
نه تنها من؛ سی سال پیش حتی شمه ای از دانش و تجربه ها و آزموده های کنونی را نداشتم بلکه در موضوع خرید آپارتمان در شرایط و اوضاع و احوالی که تعریف کردم دانش و قضاوت من اصل نبود و نمی توانست اصل باشد.

کسی سر راهم سبز شده میگفت: آپارتمان می فروشم که سند ملکیت ده فیصد دارد و من هم قرار وثیقه شرعی صادره محکمه؛ وصی و وکیل اولاد شوهر متوفایم میباشم.
البته که کس وثیقه مورد ادعا و سند ملکیت موقت را حتی باری هم به من نشان نداده پیوسته طفره میرفت تا آنکه مرجع قانونی تدویر و مراقبت مکروبیانها؛ بر اساس آنچه او ادعا داشت؛ حاضر به تحویل گیری تمامی اقساط آپارتمان شد و محکمه ذریبیط آماده اجرای قباله شرعی از نام وکیل دولت به وی و موصی لهم!... او گردید.
درین حال؛ با اینکه رهنمای معاملات مؤید این «مالک و وارث» و «ورثه» و وصایت و صلاحیت بود و اینک اداره معتبر تدویر و مراقبت و نیز محکمه مربوط! اجراءات فیصله کن درین روال انجام میدادند؛ نه تنها من بلکه هر آن کس که می بود؛ دیگر دغدغه ای از ناحیه غل و غشی نمی توانست داشته باشد.

وانگهی من یک آپارتمان می خریدم برای کدام پایان نامه دکتورا یا تألیف کدام کتاب در مورد چون و چند و ظاهر و باطن و حرف و عمل «شریعت» ها و قوانین یا مدعیان و گردانندگان آنها؛ پژوهش و تحقیق که نمیکردم. تمام این پروسه؛ موضوع 15 - 20 روز بود!
باز اصلاً و ابداً حتی در خواب هم نمی دیدم که آنسوی این ظواهر؛ من با قوماندانان بغات و قاضیان بغات یعنی به سخن غربی ها با یک «دیب ستیت» مخوف و جاهل و بیرحم دارای کلچر و معنویات و اخلاقیات رهنزی سرگردنه؛ طرف استم؛ و آنان حتی سی سال مرا «به کاسه سر آب خواهند داد».

خوشبختانه به مجردیکه بو بردم «کاسه ها زیر نیم کاسه است»؛ با پولی که نزد من مانده بود؛ یک آپارتمان دو اتاقه در بلاک 8 همان مکروبیان به نرخ 43 لک افغانی خریداری کرده و در فاصله معمول حدود 15 روز در قید قباله شرعی مالک شدم. نیز برای مقایسه لازم به عرض میدانم که این آپارتمان دو اتاقه را شش هفت سال بعد بنابر مجبوریت هایی؛ به قیمت 60 هزار دالر امریکایی به فروش رسانیدم. و با بیست هزار دالر آن در «تهیه مسکن» کابل؛ برایم آپارتمان قسطی بزرگتر پیش خرید نمودم که.....(شاید کافی باشد!)

3 - سبسادی چیست و چرا؛ به معنای فروش قطعی آپارتمان است؟

برعلاوه؛ مالک شدگان «آپارتمان های رهایشی دولتی» پس از اخذ قباله هم نمیتوانند - چه بصورت اولی و چه به صورت میراث - آنها را به فروش رسانند مگر اینکه مبالغی را که دولت برای خود آنها از سرجمع قیمت تمام شد انجیزی؛ سبسادی کرده است؛ جبران کنند و تحویل دولت نمایند.
حسب مقررهای مربوط؛ سبسادی عبارت است از تفاوت قیمت فروش مشروط و امتیازی دولت (جهت دستگیری از مستحق) و قیمت تمام شد اعمار آپارتمان (برای دولت).

از این رو؛ وقتی چنین مالک شده آپارتمان؛ اقدام به فروش آن در بازار میکند؛ حیثیت مستحق (قابل معاونت از طرف دولت) را از دست میدهد؛ دیگر باید قیمت تمام شد را کاملاً جبران نماید و این عبارت است از اعاده سهم باقیمانده دولت در آپارتمان یعنی مبالغ قبلاً سبسادی شده.

اعاده سبسادی تنها در پی اقدام به فروش آپارتمان به یک خریدار واقعی یا به سخن رساتر: انتقال مالکیت آن به چنین خریدار؛ معنا و مورد دارد و دارای ضوابط و شرایط ویژه است. بالفرض؛ تقاضای تحویلی سبسادی برای فروش احتمالی آن در آینده ها و به خریدار ناموجود و نامشخص؛ مطلقاً قابل سمع و پذیرش نبوده و نمیباشد!

اینجاست که تذکر چار و ناچار اداره تدویر و مراقبت مکروریانها به طور مستند و مسجل؛ اتمام حجت در مورد فروخته شدن قطعی و انتقال مالکیت آپارتمان 25 بلاک 157 مکرویان سوم به اینجانب محمد عالم؛ میباشد که تنها قاضی های بغات و قوماندانان بغات ممکن بوده و هست این آفتاب را به دو انگشت پنهان نمایند!

«...[برای] فروش قطعی آپارتمان باساس وثیقه شرعی نمبر (161) 71/11/21 محکمه ناحیه نهم شهر کابل بازهم از طرف تمام ورثه کبار و صغار مرحوم؛ شاه جهان نامه خاتم مرحوم سلطان محمد به حیث وصی و وکیل خرید و فروش قطعی تعیین شده که به اساس وثیقه خط نمبر فوق تحویلی پول سبسادی به نفع محمد عالم ولد محمد قاسم مراحل اصولی خود را تکمیل نموده است.»

صبر داشته باشید که دیگر داستان؛ جالبتر و جالبترین میشود:
موضوع تذکر و تکرار تذکر این وثیقه و آن وثیقه وصایت و وکالت از صغار و کبار که متأسفانه برای خواننده گیج کننده میباشد و تا پایان دست از یخن بر نمیدارد؛ ناشی از همان ابر جعل و ابرتزویر اولی است که در پاراگراف های پیشتر همین جوابیه و گزارش اداره تدویر و مراقبت مکروریانها؛ دیدیم و مورد تأمل قرار دادیم که ضد شریعت اسلامی و قانون مدنی و تنها بر وفق «شریعت» و قانون سرگردنه است!

با حذف مغالطات جعلی و تزویری؛ جمله بیانگر حقیقت اینجا صرف همین است که به درخواست شاه جهان **«...[برای] فروش قطعی آپارتمان؛ تحویلی پول سبسادی به نفع محمد عالم ولد محمد قاسم مراحل اصولی خود را تکمیل نموده است.»**

سال 1371 و هنگامه فروش آپارتمان ها

در سال 1371 (هـ ش) من؛ پیرامون آنچه در بالا عرض شد؛ دانش و تجربه ای نداشتیم؛ بر علاوه این سال نه تنها غیر عادی که توفانی و فوق العاده خونین بود.

از همان ابتدای سال؛ مردم کابل و خاصه باشندگان مکروریانها و «آپارتمان های رهاشی دولتی» در کل؛ امنیت فیزیکی و مالی و روانی خویش را از دست داده بودند؛ با شایعات سقوط دولت برحال و آمد آمد تنظیم های «مجاهدین» متعدد از پاکستان و ایران... شماری راه ترک کشور و شماری بیشتر راه ولایات و قصبات را در پیش گرفته بودند. اکثراً بی محابا دار و ندار خود را لیلام میکردند و جز تک و توک جلاب «مال مرده»؛ خریداری حتی به یکدهم قیمت واقعی وجود نداشت. بعد تر شماری جلابان پاکستانی پیدا شدند. آنان به هر دلیلی که بود پول بهتری میدادند و کاروان کاروان اموال را جمع آوری و به بیرون مرز ها میفرستادند.

با وقوع دگرگونی 8 ثور 1371 این پروسه بیشتر شدت یافت و با تشدید درگیری های تنظیم ها و «جنگ های کابل» حالاتی پیدا کرد که اینجا توصیفش ممکن نیست.
درین میان آپارتمان ها و خیلی دیگر از خانه ها و منازل هم لیلام بودند بخصوص آپارتمان هاییکه ماموران دولتی و کارگران موسسات به کرایه امتیازی و اندکی هم با پیش پرداخت ده فیصدی در آنها سکونت داشتند.

قوماندانان، مقام داران و زور مندان نو به دوران رسیده و کسان وابسته آنها به شدت در پی تصرف و تملک این جایداد ها بودند و به بهانه های خر رنگ کن؛ نه فقط منازل بیصاحب مانده را غصب و با قباله های جعلی و تزویری به مالکیت خود در می آوردند بلکه آپارتمان های کرایه امتیازی و حتی خریداری شده با پیش پرداخت و اقساط را هم چنگ می انداختند و بسیاری «جُل و پوستک» باشندگان بیخس و بی پناه باقیمانده زیر راکت باران ها را؛ به بیرون پرت کرده طی چشم به هم زدنی قباله ها و اسناد تصرف مالکانه آنها را فراهم می نمودند!

بدینگونه تمامی باشندگان چنین بیچاره؛ در وحشت بودند و خود را به آب و آتش میزدند تا آدم کمی با بضاعت گیر بیاورند که در بدل عقد بیع عرفی و دارالوکاله ای؛ به آنان آنقدر پول بدهد که صرف پیش پرداخت و تحویلی یکدم اقساط

قیمت دولتی آپارتمان مربوط کنند؛ تا نه تنها آپارتمان استحقاقی و امتیازی را به مفت از دست نداده؛ بلکه در آخر کار حین ترتیب و تکمیل «قباله فروش» مبالغی هم از رهگذر آن کمایی کرده باشند.

ناگفته نماند که علاوه بر کساد عمومی بازار اموال خانه و منازل، در شش ماه نخست «حکومت مجاهدین» قیمت پول افغانی در برابر اسعار؛ خیلی ها بالا رفته و مثلا از حدود 1800 افغانی در برابر یک دالر، به حدود 600 تا 700 افغانی فی دالر ارتقا یافته بود.

با نظر داشت همه متغییر ها؛ در ماه های عقرب و قوس 1371 قیمت فروش آپارتمان ها به طرز فوق الذکر؛ دو اتاقه 40 تا 45 لک افغانی و سه اتاقه 60 تا 70 لک افغانی بود.

من که تحت جبر ها و فشار های وصف شده؛ دار و ندار خود را قبلا فروخته و فامیلم را به طرف شمال فرستاده بودم؛ دل به دریا زده در پی خرید یک آپارتمان شدم.

با پول و امکاناتی که آنزمان داشتم؛ مسلم بود که ظرف کمتر از یکماه صاحب یک آپارتمان سه اتاقه شده و در صورت بهبود نسبی اوضاع؛ فامیلم را واپس به کابل عودت دهم.

ولی به دام رهنان افتادم!!

محمد عظیم رهنمای معاملات که مختصر سلام و علیکی با او داشتم سر راهم سبز شد و آپارتمان "در معرض خطر!" «خواهر قرآنی» اش که همسایه در به دیوار آپارتمان مسکونه خودش است را به من پیشنهاد نموده گفت:

با این معامله نه تنها در یکی دو هفته صاحب خانه میشوی بلکه ثواب «حج اکبر» کسب میکنی. دستگیری از یک فامیل غریب و محتاج بی سرپرست (پدر) درین شرایط؛ خیر بزرگ و مردانگی کلان است!

با وصف شک و تردید و نادلبخواهی؛ برای دیدن آپارتمان مورد نظر در بلاک 157 مکرویان سوم رفتم. آپارتمانی دود زده و بیش از حد فرسوده شده با ساکنانی اغلب خورد سال و ژنده. جز یک اتاق که گویا مال عروس شان بود و ندیدم؛ متباقی همه به غزندی فقیرانه دشت بیشتر شباهت داشت تا آپارتمانی در قلب شهر کابل.

منزلی بالاتر به خانه محمد عظیم رفتیم؛ و از پی ما؛ «خواهر قرآنی» اش با پسر رشید و نو داماد او به نام شاه محمود هم تشریف آوردند.

به محمد عظیم گفتم: یا به من آپارتمانی پیدا کن که حد اقل به "حالت فابریک" خانه سازی باشد یا اجازه بده که خودم بگردم و بیابم. هم رهنما و هم «قرآنی» هایش به تضرع درآمدند و دم نقد «به خاطر چرکینی و تخریبات آپارتمان»؛ ده لک تخفیف در قیمت قابل شدند. به خاطر دیگر نگرانی ها؛ با قسم قرآن و سر اولاد خوردن، گفتند: همینکه «بیع خاک» شود آپارتمان را تخلیه و تسلیم من میکنند تا «یک تخم بسازم و به دیوار بزنم!»

به نظرم آمد که ایشان وحشت دارند و از اینکه چندین آپارتمان همانند؛ در همان روز ها مسترد و به قوماندانان و زور آوران قباله شده بود؛ چنین پیشامدی را در یک قدمی خود می دیدند و لهذا سخت رقت انگیز؛ طلب ترحم میکردند. ضمنا عیان شد که کسانی چند تا معاینه این آپارتمان هم آمده اند ولی با ملاحظه اوضاع و احوال حتی "ترخ" و چند و چون نکرده بدر رفته اند.

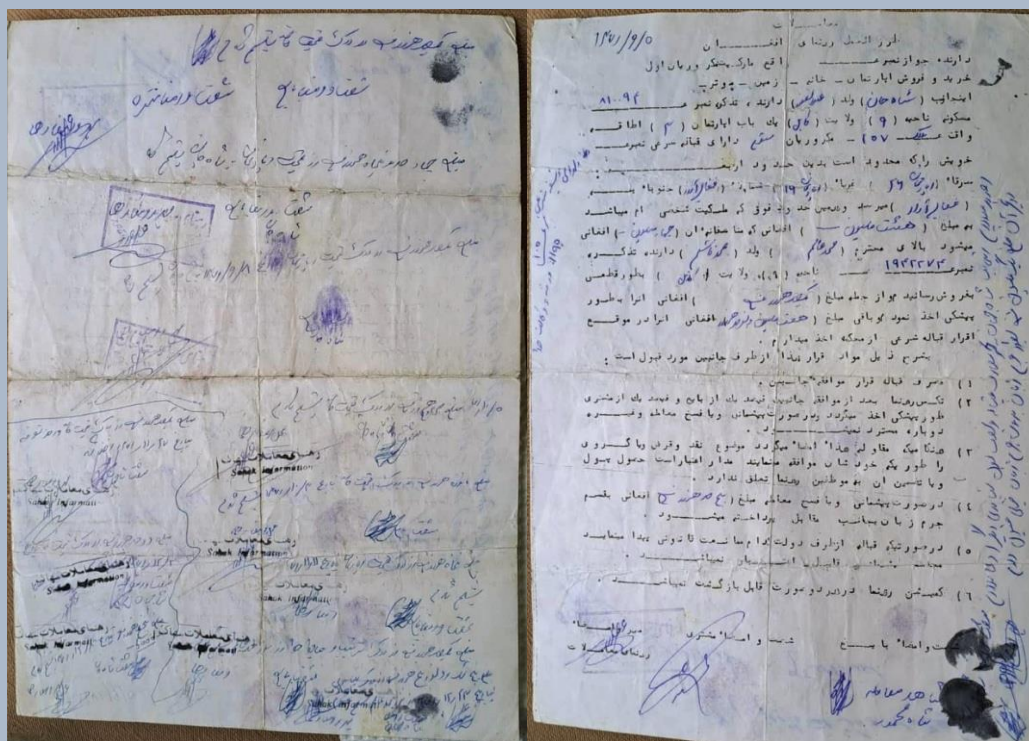
من؛ تا جایی هم تسلیم احساسات و عواطف شده پذیرفتم. نه تنها به رضا و رغبت کامل بلکه با بدرقه دعا و ثنای مفرط جانب مقابل؛ بیع انجام شد و پول مطلوب آنها را قسم «بیع خاک» پرداختم. آنان موضوع تحویلی تمامی اقساط آپارتمان و تملک شرعی آنرا به مراجع ذیربط دولت مطرح و پاسخ مساعد گرفته برای دریافت پول هنگفت بدل اقساط؛ آمدند که مطالبه از سوی من اجرا شد و با پرداخت این پول از کیسه من؛ در کمتر از دوماه **قباله شرعی (2441)**

1371/10/5 از اقراری وکیل دولت؛ برای «خواهر قرآنی» اجرا گردید.

بالاخره شاه جهان و شاه محمود و رهنما به تاریخ 15 یا 16/11/1371 نزد من آمده و مطرح کردند که رئیس محکمه به عریضه شاه جهان امر داد تا مراحل فروش قطعی آپارتمان برای محمدعالم؛ طی و به قباله آماده شود اما محکمه **(به روال همان ابرجعل و ابر تزویر پایه ای!)** ترتیب یک تجویز خط را هم در بابت فروش سهم صغار در قباله دوم لازم میدانند و خلاصه برای ترتیب این تجویز خط ما به یکصد هزار افغانی ضرورت داریم.

من این پول را هم در بدل رسید با شصت شاه جهان و امضای شاه محمود و مهر و امضای رهنما در سته دست داشته ام؛ به ایشان سپردم.

مراجعه بعدی شان به تاریخ 1371/12/23 بود که می‌گفتند: وصایت خط ترتیب و صادر گردیده و براساس آن کمیسیون شهر سازی در ملاقات با شاه جهان خانم و پسران بالغش شاه محمود و رحمت الله درخواست اجرای قبالة دوم را تصویب نموده و تعرفه تحویلی پول سببایدی نوشته شده است.



آنان برای تحویلی سببایدی در صبحگاه این روز پنج لک و نود و پنج هزار افغانی از من اخذ و رسید میدهند. و در بعد از ظهر؛ مجدداً مراجعه؛ از تحویلی پول سببایدی به خزانه دولت اطمینان داده ولی با اوقات تلخی اضافه می کنند که حواله دیگری را به نام "25% تضمین" هم باید تحویل بانک نمایند.

درینجا گفتنی است که چون اکثر اشخاص با فروش آپارتمان های خود از کشور فرار میکردند شاید بخاطر نوعی جلوگیری از این امر؛ ریاست دولت اسلامی(مجاهدین) همان روز ها؛ جدیداً فرمان داده بود که فروشنده آپارتمان نخست برابر 25 فیصد قیمت انجنیری را نزد دولت تضمین بگذارد. البته پول مذکور که در این مورد؛ معادل 925000 افغانی می گردید طور امانت نگهداری و سرانجام به شخص واپس داده میشد ولی به دلایلی خوشایند هیچ کس نبود.

ناگفته نماند که بحران «آپارتمانهای رهائشی دولتی» در همینجا خاتمه نمی یافت؛ دولت وقت؛ مدتی بعد فرمان دیگری داد که اساساً خرید و فروش آپارتمانها میان اشخاص را ممنوع قرار داد و هر نوع ملکیت اپارتمانی را؛ کسان تنها به دولت می توانستند بفروشند آنهم به قیمت مندرج در قبالة که به دلایل زیاد چند مرتبه پایانتز از نرخ در بازار بود! اینگونه حکمات؛ معاملات میان اشخاص را که منجمله قبل از صدور این فرامین انجام گرفته یا در جریان بود؛ بسیار پیچیده کرد؛ خاصه که عده ای از مقامات اجرایی به شمول محاکم از آنها سوء استفاده کرده مندرجات مربوط را به «ماقبل» نیز "قابل تطبیق"؛ جا میزدند.

در نتیجه دعوی پیرامون آپارتمانها خیلی زیاد شد؛ در حالیکه مراجع عدلی و قضات «بیغات» نه میخواستند و نه میتوانستند به حل و فصل درست آنها پردازند. شاید موضوعات؛ انکشافات امنیتی و جنایی هم پیدا میکرد که این بار؛ "عاقلان بالانشین"؛ تدبیر را در آن دیدند که اصلاً رسیدگی به اینگونه دعوی را با "قرار شورای عالی قضا" تا زمان نامعین ملتوی قرار دهند.

عجالتاً از شرح بیشتر این موارد خود داری و به اصل مطلب بر میگردیم.

بایعان من (شاه جهان و شاه محمود) میگفتند که ما این پول 25 فیصد تضمین را تحویل کرده نمیتوانیم؛ این پول میسوزد لذا از سرجمع قیمت آپارتمان چندان چیزی به ما نمی ماند. اگر آپارتمان میخواستی؛ تضمین میداند و خودت. تحویل کن و باز پس بگیر!

به این برهان ساده که چون تضمین به نام آنها تحویل بانک دولت میشد و امکان اینکه من؛ آنرا زمانی پس بگیرم اصلاً وجود نداشت؛ من این فرمایش سر به هوا را قبول نکردم و نمیتوانستم هم قبول بکنم.

بعد از جر و بحث تلخ و ترش زیاد؛ به پیشنهاد رهنما پرداخت 270000 افغانی دیگر را به عنوان نیمه پول سببایدی بر من تحویل کردند تا گویا یک اندازه جیره 25 فیصد تضمین «سوختنی!» مورد مطالبه دولت از ایشان شود؛ ولی در مقابل دریافت این پول؛ تعهد کتبی با یک ملیون افغانی جرم زبان دادند که این آخرین بهانه جویی و مشکلتراشی خواهد بود.

چند روز بعد اطلاعی گرفتم:

روز شنبه آینده آماده باش که برای قباله نهایی؛ محکمه میرویم!

با آنکه باورم نمی آمد که آنان با تحویلی پول تضمین 25 فیصد؛ گزارش و اسناد نهایی را به محکمه برده باشند؛ مهعذا کاملاً آمادگی گرفته و منتظر شان بودم که محل بود وباشم توسط افراد مسلح محاصره شد.

دوسه تفنگدار با دق الباب منزل؛ به سراغ من آمده گفتند:

- خودت را قوماندان صاحب غند نمبر 1 جهادی خواسته است کار دارد.

من به ایشان گفتم: بعد از ظهر شخصاً به دیدار شان می آیم؛ حالا رونده محکمه استم...!

گفتند: به ما امر قوماندان صاحب است؛ اگر به رضا نروی به زور و ولچک کده می بریمیت!

دیگر گپ و سخن تمام شد و کشان کشاندن بردندم به قرارگاه غند نظامی که گویا محافظ مکرویانها بود.

4 - جنرال قسیم جنگلباغ وارد میشود:



من به تاریخ 18 یا 19 حمل 1372 به دربار حضرت جنرال قسیم (جنگلباغ) قوماندان غند محافظ مکرویان ها مربوط تنظیم جمعیت اسلامی؛ احضار شدم؛ ایشان در حالیکه بایعان آپارتمان و محمد عظیم مذکور حضور داشتند و صدها مجاهد مسلح کمر بسته دست به ماشه در صف ها جمع نظام بودند؛ به من فرمودند:

خطای بزرگ کرده ای که این آپارتمان را خریده ای؛ این مال صغیر است فروخته شدنی نیست؛ ما از گناهت در می گذریم؛ فقط پولت را پس بگیر و خودت را گم کن!

و خطاب به محمدعظیم رهنما غضب کردند:

تو چرا واسطه این خرید و فروش شدی؛ ما دیگر چیزی نمی خواهیم بشنویم؛ معامله را فسخ کن و خلاص! محمد عظیم رهنما که شاید چون بید می لرزید و فکر نمی شد کالایش کمافی السابق خشک مانده باشد؛ با تته پته

جواب داد:

صاحب! امر؛ امر شماس؛ این بیچاره از وقت هم آماده بود که پولش را پس بگیرد...! میشود؛ همین طور می شود!

آنگاه به اشاره بايعان؛ جناب سرغنه مجاهدین امر کردند:

- بده تمام اسناد و قبالة را که نزدت هست؛ به من!

محمد عظیم رهنا که خود نظامی مطرود بود زمین خدمت بوسید و همه چیز را تحویل داد. جنرال قسیم با دستان مبارک همه آنها را به بايعان سپردند و چنان لیخند و عشوه باشکوه در آنان آفریدند که هستی را زیبایی کبريایی! بخشید! ولی خوشبختانه یا بدبختانه پولی وجود نداشت و بايعان فرمودند: پیدا میکنیم؛ باز میدهیم!

من هر طوری بود صحنه را ترک کردم؛ درست یادم نیست در 24 ساعت یا 48 ساعت از خلسهء ملکوتی! ناشی از این دیدار در عرصات جهاد فی سبیل الله!! کم و بیش بیرون آمده و آنگاه نامه ای به دگروال محمد عظیم رهنا نوشته خشم و تأثر خودم را سرش تخلیه نموده ام.

از این نوشته کم کم دستگیرم میشود که هنگام خروج؛ پسر رشید بايع که در واقع بايع دومی و چه بسا عملاً بايع اصلی و اولی بود؛ عقب بارگاه حضرت جنرال قسیم؛ حساسی تهدیدم کرده بود و از آنجا به مقر حضرت حکیم الله قوماندان کندک 2 همان غند واقع مکتب «الفتح» فرستاده شده بودیم تا او ترتیب اجراءات بعدی را بدهد.

اسناد نشان میدهد که قوماندان حکیم الله و دیگر جهادی های قدرتمند آن ساحه تا تاریخ 1372/1/30 یعنی ظرف حدود ده روز عاملانه ترتیب اجرای امر را دادند و اپارتمان زرخزید مرا به کسی دیگر (راضیه بنت عبدالخالق) به بیع فضولی (جایزی) 35 لک افغانی فروش و تسلیم کردند. چنانکه رهنمای معاملات حسیب سروری در زمینه طی پیشنهادیه ای از قوماندان جهادی «الفتح» اینگونه اذن دریافت کرده بود:

«احکام»

ملاحظه شد!

اجازه گرو کردن منزل خویش را دارد والسلام

(امضاء قوماندان حکیم الله)

«1372/2/1»

روز بعد مجدداً توسط دو مجاهد مسلح دستگیر و به قرار گاه حضرت جنرال قسیم خان برده میشوم. شاه جهان و پسرش شاه محمود کنار حضرت والا و محمد عظیم رهنا دور تر (پریشانحال) ایستاده است. حضرت به شاه جهان و شاه محمود خطاب کرده می فرماید:

- پول را آورده اید؟

میگویند: بلی؛ صاحب 13 لک اوغانی است!

جناب شان خطاب به من میفرمایند؛ پولت را بگیر و شکر خدا کن که من در بین تان بودم!

فضولی میکنم و میگویم:

- من به کس پول قرض نداده ام که پس بگیرم؛ اختیار دارید!

حضرت والا خطاب به محمد عظیم رهنا داد میزنند:

- برای تو نگفته بودم که گناه خود را جبری کنی!؟

محمد عظیم با تته پته میگوید:

- صاحب! رأی خدا نیست هژده و نیم لک این مسلمان را من خودم به آنان تسلیم داده ام؛ سند را ببینید. ما را از خرچ

و خراجات دیگر تیر؛ پول سندش را بدهید؛ بیچاره قبول میکند. (محمد عظیم هم با این گفته؛ به حساب سرانگشتی بیش از

5 لک افغانی دیگر من را؛ گم و گور میکند. دولک وسی - چهل هزار را که خود بگونه قرض گرفته سپس آنرا فیس دو

طرفه رهنا تلقی کرده و بیشتر از سه لک افغانی را که - صدقه رد بلا گویان - به نام جبران نیمه وجه سببایدی و نیز

مصارف قبالة - قبالة برای بیگم شاه جهان - اخذ و قبض کرده اند. (مورد اخیر را محمد عظیم به جواب استعلام کمیته

نظارت بر تطبیق قانونیت قسماً اقرار کرده و توضیح داده است)

قوماندان غند نمبر 1 به سوی شاه جهان و شاه محمود نگاه استفهام آمیز می اندازد و آنان با سوگندی که چون نقل و نبات میخورند؛ پافشاری میکنند:

- چیزی که داده همین است و خلاص!
جنرال قسیم به راستی مهربانی می فرماید:
- بروید؛ به حساب و کتاب تان جور بیایید؛ مرا به عمل دیگر وادار نسازید!
* * *

اینک معلوم است اینکه بایعان و رهنما مرا احضارات داده و گویا منتظر خود برای رفتن به محکمه نگهداشته بودند؛ به هدف تطبیق نقشه متذکره قوماندان قسیم جنگل‌باغ و شاید حسب رهنمایی او بوده است تا درست سر موقع دربار کردن او؛ من در دسترس باشم.

می توانست تنها این قوماندان باشد که روی علایق و عواطف و محاسباتی دچار اشتباه و خطا شده ضد عرف و شرع و قانون و خلاف چوکات صلاحیت و مسئولیت خویش؛ به چنین مداخله ناروا در معامله یا منازعه حقوقی افراد دخالت کرده و خود را به جای محکمه قرار داده امر و نهی ای بروز داده باشد. درین صورت حتی اینکه تمام غند زیر قوماندان او؛ برای خاک و دود کردن معامله؛ بر علیه من و گریزاندن بایعان.. از مسئولیت های بایع؛ بسیج شده بودند؛ هم میتوانست یک امر لوکال و محدود باشد.

اینجا نیکوست که به «مسئولیت های بایع» مندرج در کود مدنی افغانستان یک نگاه گذرا داشته باشیم:

«ماده 1075:

بایع به اجرای اعمالیکه برای انتقال ملکیت مبیعه ضروری پنداشته میشود و همچنان به اجتناب اعمالیکه انتقال ملکیت مبیعه را ناممکن گرداند مکلف میباشد.

ماده 1088:

بایع از عدم تعرض بر انتفاع مشتری از مبیعه بصورت کلی و جزئی ضامن شناخته میشود؛ خواه تعرض از عمل خود بایع باشد یا شخص ثالثیکه هنگام عقد بر مبیعه چنین حقی داشته باشد که به آن علیه مشتری احتجاج نموده بتواند یا حق مذکور را بعد از عقد طوری ثابت نماید که از طرف بایع به او داده شده.»

عجالتاً مکتب بر حدود و ثغور مفاهیم عینی و عملی این احکام منبعث از شریعت اسلامی را به خواننده محترم وانهاده دنباله اصل مطلب را میگیرم.

گذر زمان و تجربه های تراکم یافته بعدی متأسفانه نشان داد که قوماندان قسیم جنگل‌باغ درین عرصه تنها نبوده و شاید هم ماموری معذور از سوی بالایی ها بود. حتی این شک و گمان روز تا روز قوت میگرفت و هنوز هیچگونه موجبات رفع کننده آن احساس نشده که اینجا یک کلچر رهنانه غیر مدنی عشیره ای و تعصب بر آن؛ فعال شده بود. درین گستره من ناگزیرم فقط بر وفق اسناد، شواهد و قراین ثابت کننده ایکه به آنها دسترس یافته ام؛ بپردازم. چون چنین کار؛ متن را برای خواننده سنگین میسازد؛ آنها را در حاشیه قسم ضمیمه خواهم آورد. اما صرف مشت نمونه خروار یکی را اینجا ملاحظه بفرمایید:

به دنبال مواجه شدن با حادثه شبیه سوء قصد جانی؛ با تردد و ترس موضوع را به ریاست امنیت ملی وقت گزارش دادم و آنان خواستار عریضهء رسمی البته با مضمون عمومی شدند و سپس از غند نمبر 1 جهادی طی مکتوبی خواستار توضیحات گردیدند. پاسخ به این مکتوب:

786

ریاست عمومی امنیت ملی
قوماندانی غند نمبر یک جهادی
آمریت سیاسی
آمریت ارشاد و فرهنگ

نمبر 237 بر 201

مؤرخه 72/7/21

بریاست محترم عمومی امنیت ملی!

به جواب مکتوب 2337 مورخه 1372/7/13 ریاست محترم اسناد و ارتباط ارقام است. قراریکه موضوع منازعه پیرامون آپارتمان 25 بلاک 157 مکروریان سوم از محترم روح الله قوماندان تولى دوم کندک دوم این قوماندانی استفسار به عمل آمد؛ در جواب چنین تحریر داشته است:

جریان محمد عالم و شاه جهان این بود. محمد عالم به سر شاه جهان عرض کرده بود که آپارتمان من پیش شاه جهان گرو است و اسناد قانونی هم بدست دارم. شاه جهان حاضر نبود که مسأله حل شود. بالاخره موضوع به ریاست حقوق رفت. شاه جهان هم حاضر نشد که به ریاست [حقوق] برود و قوماندان کندک هم شاه جهان را گفته بود که آپارتمان را گرو بکن؛ پول محمد عالم را برایش میدهم و آپارتمان را گرو کرد و پول را محمد عالم نگرفت گفت که پول من [را] نظر به اسناد های دست داشته ام بدهید و شاه جهان میگفت که پول اسناد هایت دروغ است.

مراتب تحریری قوماندان نقلاً اخبار گردید؛ البته به ملاحظه آن حل مطلب خواهند نمود.

و سلام

(امضاء برید جنرال محمد قسیم
قوماندان غند نمبر یک جهادی)
72/7/21

اینکه قوماندان روح الله و اصلاً حلقه قوماندان قسیم جنگلباغ اینجا می نویسند که «محمد عالم به سر شاه جهان عرض کرده بود که آپارتمان من پیش شاه جهان گرو است» ناشی از کمسودی نه بلکه ناشی از زیرکی است که در تداوم جعل ها و تزویر ها؛ ماهیت واقعی قضیه یعنی فروش قطعی آپارتمان توسط شاه جهان به من را؛ وارونه و مغشوش و مبهم جلوه گر سازند.

این درجه بی اندازه شدت عمل و نمایش قدرت؛ به سود شاه جهان خانم و اولاده اش توسط قوماندان با مسئولیتی مانند جنرال قسیم جنگلباغ به هر حال حیرت انگیز میباشد و در عین حال این احتمال را پیش می آورد که آیا عین اقدام و نمایش قدرت و تهدید پیشتر از این در برابر اداره تدویر و مراقبت مکرویانها نیز صورت نگرفته است؟ احتمال فوق را این جملات اداره تدویر و مراقبت خطاب به کمسیون بررسی جعل و تزویر شدیداً تقویت میکند:

«قرار وثیقه وراثت خط نمبر (105) 1367/8/16 محکمه ناحیه نهم شهر کابل تاریخ فوت مالک؟ آپارتمان 1367/6/20 تذکر داده شده است...؛ محترمه شاه جهان بنت عبدالغفور خانم مرحوم سلطان محمد بچیت وصی بوده موصوفه طی در خواست جداگانه .. عارض و خواهش تحویل پول ده فیصد پیش پرداخت آپارتمان متذکره را نموده است. بعد از طی مراحل اصولی آن از طرف مسولین وقت؛ پول قیمت ده فیصد سنجش و قرار تعرفه خط نمبر (1367/8/23(2261) باسم ورثه سلطان محمد ولد نیاز محمد توزیع گردیده که قرار آویز نمبر (1367/8/30(75) باسم ورثه تحویل شده؛ البته در آویز نمبر فوق بانک از ورثه ذکر نکرده صرف اسم و ولد مالک را تذکر داده؛ این بدان معنی نیست که پول ده فیصد از طرف مالک تحویل شده باشد نه از طرف ورثه؛»

عجیب و ظاهراً بیسوادانه به نظر می آید که در دو پاراگراف؛ آنهم در حالیکه تازه از سنجش و تحویلی پیش پرداخت ده فیصد حرف در میان است؛ سه مرتبه از مستاجر مُرده دو ماه پیش؛ با نام و عنوان «مالک» یاد میشود. ولی این؛ از سوی کسیکه آنهمه فهم از مراحل اصولی و سنجش و تعرفه و آویز و.. دارد؛ عجیب و بیسوادانه نی بلکه طنز میتواند باشد. غالباً پیامش همین است که فقید با زور؛ بر این ارگان «مالک» قبولانده شده است؛ و بر بانک از آنهم طرفه تر.

در «شریعت» سرگردنه؛ بانکداری مردگان هفت هزار ساله هم ساری و جاریست؛ اینکه ارواح مردگان در خواب و بیداری میان مقابر و منازل در رفت و آمد است؛ منجمله برای تحویلی یک سلسله حواله ها و داد و گرفت ها و تصفیه حساب ها توسط آنها میباشد...!!!

5 - جعل و تزویر قاضی عبدالصبور؛ رئیس محکمه ناحیه نهم

این ارزیابی کمیسیون بررسی جعل و تزویر فوق الذکر که «محکمه ابتدائیهء ناحیه نهم باساس اقدام مسلمات شاه جهان و شاه محمود نام فرزندش؛ در تجویز خط شرعی نمبر (161) 1371/11/21 به شاه جهان نامه حق صلاحیت فروش قطعی ورثهء مرحوم سلطان محمد تفویض کرده؛ [ولی] بعداً به اساس قرار قضایی نمبر (13) 1372/8/6 بر عدم سمع دعوی قرار میدهد؛ این دو تصمیم متضاد از طرف محکمه مربوطه در مورد صلاحیت فروش و عدم فروش اپارتمان مذکور نیز گواه حقیقت [جعل و تزویر] میباشد» تردید ناپذیر بوده و نشان میدهد که کلچر تمثیل کرده جنرال قسیم جنگلباغ دایره گسترده تری داشته است.

توضیح باید کرد که من چنانکه انتظار داشتند؛ مرعوب و تسلیم اوامر جنرال قسیم جنگلباغ نشده بلافاصله هم استدعای حقوق خویش را از طریق مراجع مختلف ممکنه عدلی و قضایی آنزمان؛ شروع کرده و با سرسختی پی گرفتم. ولی با وصف تشدید مراجعات من به مراجع عدلی و جلب های مکرر و موکد آنها به ویژه غند نمبر 1 جهادی که آنوقت همه کاره مکرویانها بود؛ به اینکه مدعی علیه را جهت پاسخ گویی بفرستد؛ تن نمیداد. منجمله قوماندان کندک 2 این غند در عقب جلبنامه بسیار جدی و شدیدالحن اداره حقوق وزارت عدلیه با گستاخی و زورگویی تمام؛ چنین نوشت:

«بریاست محترم حقوق!»

محترماً!

موضوع عرایض مدنظر گرفته شده و در جهت بهبود کارشان فی مابین عارض و معروض فیصله شد تا پول پرداخته شده عارض را دوباره برایش تسلیم و قناعت جانبین فراهم گردیده است. چون اگر کدام منازعه پیدا شود هر دو جانب را رسماً به آن مقام اعزام خواهم نمود.

(امضاء حکیم الله قوماندان کندک 2 جهادی مکروریانها)

72/1/31

با تمام اینها چند ورقی به عنوان دوسیه دعوی در مورد اپارتمان متذکره؛ سیاه و به محکمه ناحیه نهم فرستاده شد اما مشکلاتر اشی های فرساینده علیه من؛ کماکان ادامه داشت و تشدید میگردد تا آنکه قاضی عبدالصبور رئیس محکمه ابتدائیه ناحیه 9 ناگزیر گشت پیرامون این دعوی روی میزکارش؛ تصمیم بگیرد.

خاصه اینکه کمیته نظارت بر تطبیق قانونیت خارنوالی کابل که بنابر صوابدید مقامات ذبصلاح نظر به وخامت قضیه؛ موظف به تحقیق و تثبیت واقعیت آن شده بود؛ از قاضی عبدالصبور هم پرسش هایی به عمل آورد که ندانستم پاسخ داد یا نه.

ولی این قاضی دهن پُر آب یا گوش به فرمان؛ احتمال تصمیم نگران کننده خارنوالی را داده؛ عجولانه به خس و خاشاک جعل و تزویر چنگ انداخت؛ منجمله با بهانه سازی فرمان نو صدور مقام ریاست دولت اسلامی دایر بر منع فروش اپارتمانها بین اشخاص و قید فروش آنها به مبالغ مندرج قباله به دولت؛ توسط قرار مفت و ارزان «عدم سمع»؛ اوراق دعوی را به اداره حقوق مسترد نمود.

این بهانه تراشی به خاطری جعلکاری و تزویر شناخته میشود که فرامین و قوانین و مقرره ها طبق اصل دایمی و جهانی شرعی و حقوقی و قضایی؛ تنها بر زمان مابعد صدور خویش قابلیت تأثیر و تطبیق دارند نه بر زمانهای ماقبل صدور.

کسی که به مسند قضا تکیه زده و بر زندگی و مرگ خلق الله صلاحیت حکم دارد؛ نمیتواند بر چنین اصل های خدشه ناپذیر حقوقی و قضایی جاهل باشد پس فقط خائین است که به نرمی جاعل و مُزور خوانده شده است!

گفتنی است که همزمان با صدور این فرمان؛ مجتمعی عالیرتبه و تخصصی به نام کمیسیون عقاری در ریاست تدویر و مراقبت مکروریانها ایجاد شده بود تا طرق اجرای مندرجات آن را پس از صدور؛ تشخیص و تسهیل نماید.

وقتی من علیه قرار «عدم سمع یا عدم لزوم دوران» محکمه ناحیه 9 عرض مرافعه طلبی کردم ملاحظه شد که قضات و حقوقدانان عالیمقام در ستره محکمه نیز همان روحیه و کلچر قاضی عبدالصبور و پیشینه ها را دارند. ایشان با بی حیایی تمام وانمود کردند که نشود فرمان بر ماقبل خود هم ساری و جاری باشد لذا عریضه مرا به کمیسیون عقاری یاد شده رجعت دادند. اما کمیسیون نخواست یا نتوانست مدعای من را در حوزه تأثیر فرمان و در حیظه صلاحیت خود بداند و نظر داد که موضوع فقط باید در محاکم فیصله یابد. (متن کامل هر دو سند در ضمیمه می آید).

و اما کمیته نظارت بر تطبیق قانونیت در ختم کار خویش بر موضوع؛ فقط 12 روز پس از تصمیم قضایی آنچنانی قاضی عبدالصبور؛ به نتیجه آتی رسید:

قرار نظارتی کمیته 6 خارنوالی ولایت کابل

«محترم محمد عالم عریضه به مقام ریاست جمهوری دولت اسلامی افغانستان تقدیم و متذکر شده است که در سال گذشته من شکار راهزنائی گردیدم که فروش اپارتمان 25 بلاک 157 خویش را دام ساخته و معادل سه هزار دالر مرا به بهانه گرفتن قباله از دولت و تحویلی سبسایدی و مصرف خانه اخذ نموده و مرا از کار و غریبی انداخته و هم از خرید اپارتمان دیگر که اکنون در حدود 5 الی 6 میلیون افغانی در قیمت آن تفاوت به وجود آمده مانع گردیده و سخت مرا خساره مند کرده اند و هم از مداخله کندک 2 غند 1 جهادی در مورد تسلیمی اپارتمان متذکره شکایت نموده و خواهان تسلیمی آن شده است.

عریضه مذکور جهت بررسی به این کمیته سپرده شده؛ غرض روشن شدن [موضوع] از محمد عالم و شاه جهان و شاه محمود و محمد عظیم مالک رهنمای معاملات افغان یک سلسله پرسش به عمل آمد و هم سوابق موضوع از محکمه ناحیه نهم مطالعه گردید.

بملاحظه مجموعه آنها جریان طوری بوده که در برج عقرب سال 1371 اپارتمان 25 بلاک 157 سلطان محمد را که قبلاً فوت نموده و یک تعداد ورثه صغار و کبار ازو باقیمانده؛ شاه جهان نامه خاتم او که وصی صغار بوده با موافقه شاه محمود پسر کبیرش توسط رهنمای معاملات افغان اولاً در بدل مبلغ هفتاد لک افغانی فروخته و سپس به اثر تقاضای شاه جهان که قیمت آن بلند رفته مبلغ هشتاد لک افغانی بالای محمد عالم به فروش رسانیده بتاریخ 5/9/71 توسط رهنمای معاملات مذکور که در آن شصت و امضای شاه جهان و شاه محمود پسر کبیرش نیز تحریر یافته و در حدود مبلغ هجده ونیم لک افغانی بدفعات الی تاریخ 23/12/71 ازو اخذ نموده و تجویز خط شرعی $\frac{161}{2708}$ 71/11/17 صلاحیت فروش سهم صغار و تحویلی قیمت آن به بانک که در آن شاه محمود شاهد بوده نیز ترتیب یافته و هم سبسایدی قیمت آنرا قرار آویز نمبر 16_71/12/24 [تحویل] بانک نموده اند.

سپس بعد از سپری شدن مدت چهار ماه شاه جهان و پسرش از فروش آن پشیمان شده و حاضر به دادن قباله شرعی در محکمه نشده. محمد عالم مذکور عریض بمقامات صالحه تقدیم و خواهان تسلیمی اپارتمان متذکره شده؛ اما شاه جهان و شاه محمود از فروش و تسلیمی آن به محمدعالم ابا ورزیده و دست به حرکات و اجراءات گوناگون میزنند که [منجمله]:

اولاً اپارتمان متذکره را از سلسله رهنمای حسیب سروری بالای راضیه نامه باجازه قوماندانی کندک 2 غند 1 جهادی] در بدل مبلغ سی و پنج لک افغانی گرو می نماید و علت عدم فروش اپارتمان را شرط عدم تحویلی پول سهمیه صغار در بانک و طی سریع مراحل دوران قباله که [گویا] از طرف محمد عالم و محمد عظیم رهنمای معاملات قبول شده بوده گفته اند. اما محمد عالم و محمد عظیم موجودیت چنین شرایط را رد نموده و هم قراریکه سته رهنمای معاملات ملاحظه میشود کدام شرط در آن گذاشته نشده و الی تاریخ 23/12/71 بدفعات شاه جهان و شاه محمود در حدود مبلغ هجده لک و پنجاه هزار افغانی از نزد محمد عالم اخذ نموده و از طرف دیگر تجویز خط شرعی نمبر 161- 71/11/21 که به شهادت شاه محمود پسر شاه جهان صورت گرفته و در آن از تحویلی پول سهم صغار در بانک تذکر رفته و بعد از ترتیب آن نیز الی تاریخ 23/12/71 چند مرتبه از نزد محمد عالم مشتری پول اخذ نموده بامضا و شصت شان در ورقه رهنمای معاملات رسید شده است که قطعیت بیع و رضایت طرفین عقد را نشان داده و موجودیت شرایط را که شاه جهان و شاه محمود از آن تذکر بعمل آورده اند نفی میکند.

با ذکر گزارش فوق و ملاحظه مجموعه اوراق از اینکه شاه جهان نامه در حال صحت عقل و داشتن صلاحیت قانونی عقد به موافقه شاه محمود پسر کبیرش که او نیز عاقل و نافذ جمیع تصرفات شرعیه خود بوده؛ اپارتمان متذکره را بالای محمد عالم به فروش رسانیده و سته رهنمای معاملات را بدون ذکر کدام شرط ترتیب نموده و یک مبلغ زیاد قیمت آن را بدفعات اخذ و تاریخ وار در ورق رهنمای معاملات بامضاء و شصت شان رسید کرده و هم تجویز خط شرعی فروش سهم صغار را ترتیب داده و پول سبسایدی دولت را نیز تحویل بانک نموده اند؛ از نظر این کمیته: عقد بیع اپارتمان مذکور مکمل انجام شده بوده و قابل تطبیق میباشد و دلایل شاه جهان و شاه محمود در حصه انصراف از بیع موجه نبوده و صرف به خاطر بلند رفتن [قیمت اسعاری] اپارتمان از دادن قباله ابا ورزیده و با ارایه چنین دلایل بی اساس بهانه جویی نموده و سبب سرگردانی مشتری گردیده اند. بناءً بخاطر تامین عدالت و حفظ حقوق

خلق الله چنین قرار صادر میگردد که بایع مذکور بول باقیمانده اپارتمان را از نزد مشتری مذکور اخذ و به دادن قبایله شرعی و تسلیمی مبیعه برای مشتری مذکور تن بدهد.

در مورد شکایت عارض از دیگر ارگانها که محکمه ناحیه 9 و غند 1 جهادی بوده مراجع با صلاحیت به آن رسیدگی خواهند فرمود. با احترام .

(امضای عضو 1 کمیته) (امضای عضو 2 کمیته) (امضای عضو 3 کمیته)

ملاحظه شد . 26 عقرب 1372

قرار فوق تائید است.

(امضای رئیس خأرنوالی مرافعه)

* * *

بدین ترتیب؛ با وصف بیماری و خسته گی و مأیوسیت؛ در فضای بی امنی و جنگ و وحشت؛ مجادله کرده با امکانات کمی که وجود داشت و میسر شد حق بیع بات قطعی مدعابها را تأکیداً مسجل و نیز حق مرافعه طلبی خود را در دعوی محقق ساختم اما دیگر؛ مجاهدان فی سبیل الله! عقب نشینی نکردند و مدعی علیهم را به ریاست حقوق نفرستادند تا دوسیه به مرافعه ارسال شود.

با سرشکسته گی و بیچاره گی برای خبر گیری فامیل خود که در سمت شمال کشور آواره بود و برای انجام تنفسی از کابل خارج شدم و چون تونل سالنگ منفجر و مسدود شده بود؛ از خامه راه تاریخی 18 گذر و کوتل مرغ خود را به پلخمی ... رساندم.

بعد تر شنیدم که تمایل اراکین ستره محکمه به «عدم لزوم دوران دعوی» من و دیگران در مورد اپارتمان های مکرور بیان ها تشدید و طی قرار 361 شورای عالی قضا رسیده گی به این دعاوی ملتوی قرار داده شد. لذا در جا خشکم زد تا حدوداً 8 سال دیگر نه راهی بود و نه چاره ای؛ تا اینکه اطلاع یافتم طی قرار نمبر 1421/8/24-279 شورای عالی قضا در عصر امارت اسلامی؛ قرار نمبر 361 فسخ گردیده و دعاوی امثال قضیه من شنیده میشود. با بی باوری و ترس و لرز وارد کابل شده و به تعقیب دعوی پرداختم. مسأله به کمیسیون بررسی جعل و تزویر احاله شده طی تحقیقات مفصل؛ چنانکه در ابتدای این عرایض ملاحظه فرمودید؛ بار دیگر حقوق من و اجافاتی که بالایم روا داشته شده بود؛ تثبیت و تائید مجدد و مؤکد گردید؛ اما نتوانست فیصله قضایی را در بر گیرد؛ چون «رژیم چینج» رخ داد. بغات و قاضیان بغات برگشتند؛ در حالیکه متکبر تر و بیباکتر نیز شده بودند.

محمد عظیم رهنما زیر فشار ها جان داده بود:

فقط در سال اخیر امارت اسلامی (دور اول) توانستم باری به کابل برگردم. لزوماً به سراغ شخص دگروال محمد عظیم «رهنمای معاملات» رفتم. در منزل وی؛ با جوانی خوش سیما و خوش اندام حدوداً 25 ساله؛ روی به روی شدم که خویشتن را خسزیره اش معرفی نمود.

خلاصه گفت: دگروال صاحب فوت کردند!

شدیداً تکان خوردم. او احتمالاً خیلی جوانتر از من بود و طی بیش از دو سال که با هم می دیدیم هیچگونه شکایت صحتی از وی نشنیده و حس نکرده بودم. وقتی استفهام نمودم که این اتفاق چگونه افتاد؛ جوان گفت:
- فشار ها سبب شد که سخته کند!

از اینکه می پنداشتم ممکن است کاپی سوم اسناد؛ از وی باقیمانده و برای فامیلش معلوم باشد و بتوانند به نحوی آنرا به دسترس مراجع استجواب کننده بگذارند؛ باری دیگر هم مراجعه ای به آن خانه داشتم ولی این بار؛ از باز کردن به رویم امتناع کردند.(چون توسط دوربین دروازه؛ اشخاص مراجعه کننده دیده و شناخته می شدند.) ناگزیر سراغ محل کار همان جوان را گرفته روزی به دیدنش در صدیق مارکیت شهر کابل رفتم. در دکان معینه موجود نبود و گفتند: بیرون رفته، می آید!

چون از راهروی مقابل دکانها در منزل 3 یا 4 صدیق مارکیت؛ نمایان شد؛ چشمش به من خورد که انتظارش را داشتم. با وحشت زده گی عجیب و غیر منتظره ای پا به فرار گذاشت و معلوم نشد به زمین در آمد یا به آسمان رفت!

یعنی چی؟!

سخنانش به گوشم طنین انداخته رفت:

- " فشار ها سبب شد که سخته کند!"

- " فشار ها سبب شد که سخته کند!"

- "فشار ها....فشار ها...."

در نتیجه؛ من اینک؛ معنای فشار ها را «خاص تر» احساس نمودم.

این فشار ها هم درونی و روحی - روانی بود؛ هم بیرونی. و مسلماً بخشی از آن به همین معامله شوم «خواهرخوانده قرآنی» اش مربوط میشد. در حوزه فامیل؛ اقارب، آشنایان و سیال ها و شریکها و خلاصه در تمامت محیط زیستی اش؛ او به نقطه نیرنگی و به یک سمبول طعنه و تمسخر تبدیل شده بود.

- ها «رهنمای معاملات»؟!...!

- دگروال!؛ میگن ده رهنمای معاملات؛ مارشال شدی!

- ...باز کدام معامله ره سُر نکدی؟!...!

- ...رهنمایی رهزنی هم کلان کار است!...

اینگونه طنز ها و تمسخر ها از شش جهت او را در هم می فشرد. تا جاییکه می شناختمش آدم حساس و خوش قلبی بود و ماموریت های ابرومندی داشت که جبر روزگار ازش گرفته بود. ناگزیر تن به خواری ها میداد تا از عهده مسئولیت فامیلش بدر آید. ندا ها و ریشخند های گدازنده که دریافت میکرد؛ چه بسا از روح حساس و وجدان معذب خودش منشاء میگرفت. ولی علاوه بر اینها همان تهدیداتی که در برخورد های جنرال قسیم با او متذکر شدم؛ از جانب خاندان بی وجدان و لومپن «خواهر قرآنی!» و حامیان بی وجدان تر آنها بر سرش ادامه داشت و ازش می طلبیند کاری کند که دیگر کس نتواند علیه آنها دعوی به راه اندازد.

منجمله در زمانهایی که من کابل بودم هرچند مدت بعد؛ رحمت الله پسر دوم شاه جهان یک قوماندان یا کلانکار دیگر معلوم الحال را گرفته سراغ من می آمد تا شاید مرعوب شوم و به آنها سند انصراف از معامله دهم. یکی از آنها را «قوماندان پنجشیر» میخواندند که گویا صاحب سخن آخر است.

قوماندان پنجشیر میگفت که دوسیه دعوی را در محکمه دیده، میخواست و میتوانسته پاره پاره کند و آتش زند اما «لا حول» خوانده! گویا به خیر من است که این دعوی جلبی را پایان دهم...

و آخرین آنها هم تا جاییکه به یاد دارم رئیس دفتر مخصوص مارشال فهیم و مرد جوان پشتون با وقاری بود. او طلب کرد که چون میتواند از جانب مقابل وکالت کند؛ لذا من هم باید یک وکیل مصلح بگیرم تا چشم به هم زدن مشکل را یکطرفه کنیم!

به نظرم از جاییکه آمده بود و اعتماد به نفسی که نشان میداد مهم آمد. لهذا شخصیت نامدار ژورنالیستی پشتونی را که تصادفاً آنزمان مهمانم بود؛ منحیث وکیل عام و تام معرفی کردم. وقتی واقعیت دور و دراز موضوعات در میان می آمد؛ رئیس دفتر مارشال رنگ به رنگ شدن گرفت و گه گاه به رحمت الله خان نگاه های معنا داری می انداخت.

نتیجه آخر این صلاح مصلحت این شد که فروش آپارتمان امر نهایی و انجام شده بوده؛ صرف باز خرید شده میتواند و چیزی به غیر آن غصب و غارت است!

محترمی که وکیل بود نکته ایرا در مورد «قباله شرعی» به میان آورد که برای من نیز تازگی داشت و به خواننده گرامی هم بسیار جالب و مفید خواهد بود.

او گفت: هر نوع عقد و ایجاب و قبول؛ اساساً در عرف و در بازار و میان خود مردم انجام میگردد؛ پس از انجام کامل و قطعیت عملی است که به محکمه و قاضی خبر داده میشود و خبر در یک دفتر به نام وثیقه ثبت میشود. وی خطاب به رئیس دفتر مارشال با اشاره به رواج ها در شرق و جنوب کشور؛ یعنی سمت هر دویشان؛ افزود:

مهمترین امر شرعی؛ عقد نکاح است؛ آیا عقد نکاح میان پدران و مادران ما و شما چقدر درج وثیقه شرعی شده است و میشود؛ آیا کس برای راه انداختن حجله و زفاف و اولاد آوردن منتظر قاضی و وثیقه اش میماند.

آنقدر که خیر شدن مردم عوام از عقد اهمیت دارد؛ خیر شدن قاضی و محکمه اهمیت ندارد. آیا کس میتواند ادعا کند که بدون نکاح خط چرا چین و چنان شده.

90 فیصد مردم بشمول خلفا و امامان و اولیا... وثیقه نکاح نداشته اند و ندارند ولی نسل پشت نسل ازدواج کرده و اولاد آورده ادامه نسل داده اند. زمین ها و جایداد ها هم این چنین است. اینکه یک بیع و شرا تنها وقتی صحیح و کامل باشد، که در حضور قاضی و درون محکمه و آنهم پس از ثبت محفوظ وثیقه؛ انجام شود نه در افغانستان که در تمام جهان اسلام و بلکه در سراسر عالم؛ عملی نبوده و نیست و هیچ قانون شریعت هم آنرا حتمی و جبری نساخته است!

بالاخره رئیس قلم مخصوص مارشال دگرگون شد؛ تند برخاست و معذرت خواهان؛ صحنه را ترک کرد! قرار اطلاع حد اقل در اکثر همچو موارد واسطه کردن و «مصلح» فرستادن؛ از دگروال عظیم توأم با تهدید و شماتت خواسته میشده که همراه شود و در حل و فصل مورد نظر آنها؛ «وظیفه» اجرا کند. مرحوم محمد عظیم که میدیده در چنته آنها جز جهل غلیظ و زورگویی جنگلی چیزی نیست؛ البته که نمیتوانسته قدمی بردارد. اینکه موصوف ناگزیر بود با اهل و عیالش در همان بلاک و زینه کنار طرفه ها به سر ببرد؛ موجب میشد که هر دم رنج و عذاب و شاید تهدیدات تازه به تازه سراغش بیاید. احتمالات متفاوت تر و خطیر تر هم دور از ذهن نیست ولی به دلایل حقوقی و قانونی نمیتوان مطرح کرد!

محمد یونس قانونی و فرستادن «عقب نخود سیاه»:



امارت اسلامی مورد هجوم «ابابیل» امریکایی قرار گرفته و ساقط میشود. این بار البته من فکر حق و حقوق از سر بیرون کرده ام و اما بنابر جبر زنده گی به کابل بازگشته و مقداری ژنده و کهنه را که جایی قائم نموده بودم انتقال میدهم تا کمی شرایط زیست برای فامیلم را در کابل فراهم و خود را در معرض عدل جهادی و اسلامی! از نو بر گشته؛ قرار دهم که ناگهان ناز پرودهء نوخط: افسر رحمت الله پسر دوم شاه جهان خانم از استخبارات نظامی (به قوماندانی حضرت جنرال ظاهر اغبر) در کنار چهار راهی صحت عامه گیرم می آورد و از اینکه من به حریم ملکه شاه جهان و جناب مستطاب در عصر طالبان؛ تعرضی داشته ام مرا کشتان کشتان به درون استخبارات نظامی می برد و خدم و حشم حاضر و گوش به فرمان آنجا؛ پس از دادن حق شائسته ای بر کفم؛ به علت فرا رسیدن شب به قید ضمانت تا فردا رهایم میکند.

پس از این رویداد؛ من در تلاش میشوم تا موضوع را با حضرت یونس قانونی که از پایه گذاران و استوانه های رژیم جدید هستند؛ در میان گذارم. دلیل این کار آنست که حضرت شان پذیرش های مردمی دارند و به همچو موارد گوش می سپارند!!

حدوداً یکماه تپش و دوش و واسطه و وسیله زمینه‌آنها فراهم میکند که در یک شامگاه با ایشان دیدار نمایم. عریضم را به دقت می‌شنوند و بدین لحاظ به‌گنّه و عواقب هرنوع موضعگیری خود در مقابل واقعیت پی می‌برند و آخر الامر میفرمایند: تلفونی احوال بگیر؛ باز من جنرال صاحب اغبر را می‌فهمانم!

در قبال تعجب و استفهام من؛ به کارمند مربوط امر میکنند که یک کارت حاوی نمبر تماس ایشان را به من بدهد. البته این حرکت مدبرانه حضرت قانونی؛ نه تنها کاملاً فهماست که فرستادن من پشت «نخود سیاه» میباشد و به همان دلیل وحشتناک است بلکه نوشت و خوان هایی از قماش مکاتب «اداره امور» و دفتر وزیر دفاع هم که معانی رمزی آنها نزد طرف مطرح معلوم میباشد؛ جایی را نمی‌گیرد.

چنانکه وقتی پس از مدتی اختفا و احتیاط و پنهانکاری؛ ناگزیر میشوم که به ریاست امنیت نظامی بروم تا تکلیف ضامنم را سبک سازم؛ آنهم در حالیکه احکام ریاست جمهوری را ضم مکتوب وزارت دفاع در دست دارم؛ از همان دهن دروازه گرفتار و پس از ساعاتی توهین و تهدید و ضرب و شتم توسط مکتوب یا استعلامی همراه با همان افسر رحمت الله مسلح و دارای یونیفورم نظامی به ریاست تحقیق آن اداره در ضلع جنوب غربی میدان هوایی کابل فرستاده میشوم.

قصه پس از سه شبانه روز توقیف و تحقیق؛ مستنطقان متوجه میشوند که قضیه بن لادن و تروریست و محل امنیت و قاچاقچی... (حوزه صلاحیت و مسئولیت استخبارات نظامی) در کار نیست بلکه مسأله؛ مسأله کهنه حقوقی است. بهر صورت اوراق سیاه شده و من را به همان رحمت الله خان مسلح میسپارند و میگویند: ببر؛ این (محمدعالم) و اوراق را به محکمه (که دوسیه در آنجاست) بسپار! او مرا به محکمه ناحیه 9 می‌برد؛ ولی اوراق را تسلیم نکرده خواستار زیر مراقبت گرفتن من میشود. محکمه به دلیل اینکه من مدعی ام و نه او؛ میگذارد که پی کار و زنده گی خود بروم. ناگفته نماند که با وصف بی باوری؛ من بارها و در تایم های مختلف تلاش کردم با قانونی صاحب چنانکه فرموده بودند؛ تماس تلفونی بگیرم. پس از بار چند دهم دستیارشان گفت: تمام کار مملکت که کار شما نیست. به مرجع کار خود برین، مزاحمت نکنین!

یکسال و چند ماهی دیگر در کابل مانده چند صباحی با یک نشریه خصوصی همکار شدم که دفترش فراتر از نشریه و بسیار جالب و آموزنده بود و افق دید مرا چنان ساخت که جز تیرگی دم افزون در یک تونل بی سرانجام برای کشور و مردم نبینم. تقریباً محال است که من این مفهوم را توضیح داده بتوانم. نگران و مأیوس؛ گوشه نشینی اختیار کرده و حتی دنباله دعوی آپارتمان خریده را رها نمودم تا آنکه در آستانه انتخابات ریاست جمهوری برای کار اجتناب ناپذیری کابل آمدم.

اینک جناب قانونی رئیس پارلمان شده بود. انگیزه ای پیدا شد تا بار دیگر دفتر ایشان را دق الباب نمایم. نگو که آزموده را آزمودن خطاست. اینبار نه اینکه مرا حضوری نپذیرفتند بلکه دستور دادند که متن عریضه ام مطابق هدایت ایشان دوباره نویسی شود! سپس مکتوبی به امضای شلگری رئیس دفتر شان به وزارت عدلیه هدایت دادند که شکایت؛ اصولاً بررسی گردد.

مانند آن که کسی به تازگی ادعایی مطرح کرده باشد؛ بیروکراسی دورودرازی آغاز شد. ندانستم از دوسیه صد و چند صفحه ای قبلی چه چیزی را پیدا و آنرا مجدداً راهی محکمه ابتداییه کردند. در برابر اینکه داد زدم موضوع از محکمه ابتداییه گذشته و من مرافعه طلب شده ام. گفته شد که «قرار عدم سمع» فیصله نیست. ابتداییه باید فیصله شرعی خود را صادر کند!

اما چنانکه عرض کردم و در سند مربوط خواهید دید مقام عالی ستره محکمه - البته نه به آسانی! - این مرافعه طلبی را منظور و مرعی کرده بود!

بنا بر مجبوری که قسم مسافر؛ زیاد در کابل مانده نمیتوانستم ناگزیر کسی را وکیل مشروط گرفتم تا فقط در حالت ضرورت حضور من؛ او به مراجع برود و در تماس تلفونی با من رفع ضرورت نماید.

بعد تر ثابت شد که از تصمیم برگشتاندن متن عریضه ام در ولسی جرگه تا پرتاب دوسیه به محکمه معلوم الحال «دیوان مدنی ابتدائیه حوزه دوم کابل» ادامه همان جریان «فرستادن پُشت نخود سیاه» است. وقتی این محکمه سر گردنه از ما صورت دعوی خواست هر طوریکه آماده ساختیم می فرمود؛ درست نیست نواقص دارد.

بالاخره با ابراز اینکه حق شما ثابت است؛ حاجت به اینقدر اسناد و دلیل و دلایل نیست؛ با چنین و چنان جملات و مقولات و اصطلاحات کوتاه حدود یک صفحه ترتیب کنید و بیاورید؛ در واقع خود برای ما صورت دعوی قالب کردند. بعد خواهان «شاهدان ذوالیدی» شدند.

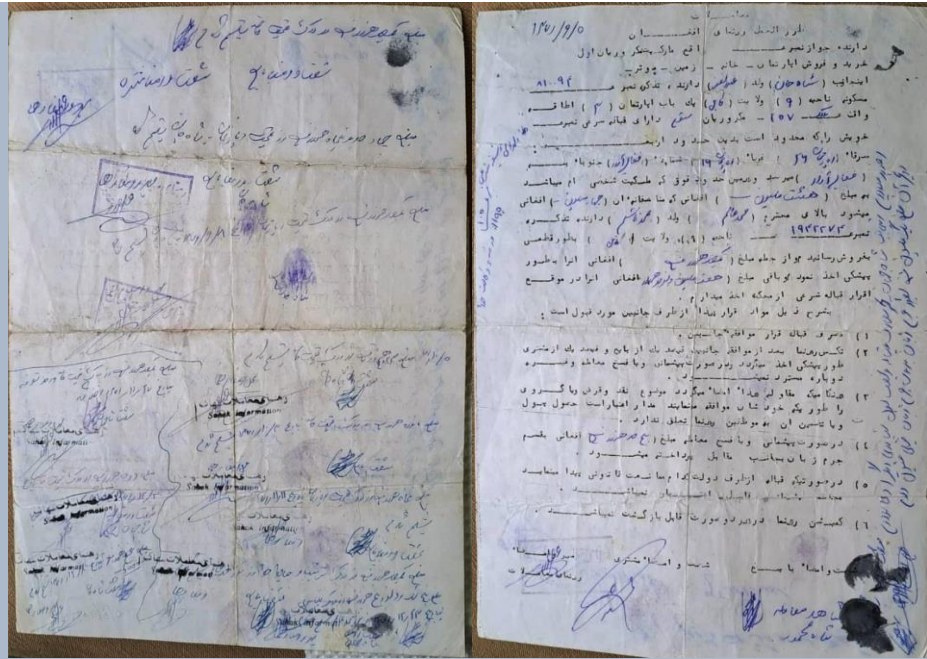
تا هنوز که هنوز است من معنا و مصداق این قلمبه را دریافته ام جز اینکه مانند جعل میراثی ساختن آپارتمان؛ راه دیگری برای گم کردن سوراخ دعا درست نمایند. تا جاییکه دریافته ام در محکمه؛ شاهدان ذوالیدی وقتی مطالبه میشود که دعوی بر سر «دفع تعرض» باشد؛ یعنی شخصی ادعا داشته باشد که کس یا کسانی به زور مانع بهره برداری از زمین مزروعی یا انتفاع از دیگر نوع عقار مملوکه اش میشود.

اما دعوی من کاملاً چیز دیگر و آن سرپیچی بایع از مسئولیت شرعی اش یعنی تسلیم دادن بلامانع همان ذوالیدی میبچه به من مشتری است. پس «شاهدان ذوالیدی» یعنی چه و برای چی؟! چنین شاهدانی به محکمه بیایند که چه بگویند و بر چه چیزی شهادت بدهند؟! وقتی اینسو حمایت های ضدشرعی یک باند «بغات» نظامی و دولتی بر سر اقتدار و آنسو قاضی های «بغات» باشند؛ اجراءات اگر چنین نباشد؛ تعجب آور خواهد بود.

لذا حمل این مورد به بیسوادی شرعی این محکمه... درست نیست بلکه جعل و تزویر و گل آلود کردن آب و صید ماهی مقصود از آن؛ هدف است؛ آنچه که قرار روشنگری های بالا و مواردی که بعدتر آفتابی خواهد شد؛ از همان آغاز و تراشیدن «مالک» به آپارتمان 25 بلاک 157؛ ملکیت بخشیدن جعلی به آدم مُرده و ده ها شعبده عوامفریبانه و تزویری ی دوخته و بخیه زده به آن؛ پیهم ادامه داشته است.

به هر حال؛ «دیوان مدنی ابتدائیه حوزه دوم کابل» طی وثیقه نمبر 41 بر 174 مورخ 1388/7/27 خویش باصطلاح فیصله خود را صادر نمود. عجالتاً با تحلیل تره هات حتی کودکانه این فیصله؛ بحث را کسالت آور نمیکنیم فقط سخن اول و آخر این فیصله:

هینت قضایی این دیوان به نتیجه رسیدند که دعوی مدعی... در مورد خرید آپارتمان 25 بلاک 157 واقع میکروریان سوم موجه و ثابت نبوده بلکه دفع شاه جهان مدعی علیهای بالاصاله موجه به نظر میرسد:...



نص حکم:

ما هیئت قضایی ... بر عدم اثبات دعوی مدعی ... به اتفاق آراء حکم نمودیم و برای مدعی بالوکاله گفتیم تو و موکل تان من بعد در خصوص مدعی بهای فوق غرضدار نباشید.

قاضی معراج الدین (حامدی) رئیس دیوان مدنی محکمه حوزه دوم
 قاضی عبدالمصور مصمم عضو دیوان مدنی
 ولی احمد (عاصم) رئیس محکمه ابتدائیه حوزه دوم کابل

* * *

وکیل موقت من که از فیصله گزارش داد؛ افزود که من از محرر هاییکه صورت دعوی ما را بار بار تغییر داده و میگفتند:

حق شما ثابت است و کس نمیتواند آفتاب را به دو انگشت محو کند؛ چرا چنین شد؟ ایشان نه چندان با سیر و رمز و حتی با ناراحتی جواب دادند: که فیصله در بالاها شد و حتی نوته و نوشته اش از همانجا آمد. ما گردن خود را هم خلاص کردیم که این؛ با ستون تشریحات سر نمیخورد؛ خیر اجازه دهید ما در یک ورق دیگر؛ ستون تشریحات و خلص موضوع را به این روحیه نوشته کنیم. اما کس نشنید و گفت: همین طور فیصله کنید؛ دعاوگر هر کی باشد دستش خلاص!

وکیل علاوه کرد: من کنجکاوای کرده آخر از دهانشان کشیدیم که این زور آور؛ ملا امام مارشال فهیم از ارگ بوده است!

با اینکه نظر به تجارب چندین ساله یک چنین احتمالی هم میتواند وجود داشته باشد؛ اما برای من؛ عامل و مسئول فقط و فقط همان سه تن هیأت دیوان مدنی است که نیصلاح بودند و دارای استقلال قضایی. آنان نه تنها اینکه شاید فرمان برده باشند بلکه به احتمال قوی خود نیز دارای همان فرهنگ و تعصب حق به جانبی عشیروی مانند قوماندان قسیم جنگلباغ و قوماندان حکیم الله و قوماندان پنجشیر... بوده اند فقط با نام ها و جایگاه دیگر!

خیانت، شر، فساد و قطاع الطریقی در مسند قضا

نظر به شرایط و امکانات عصر و نیز نظر به اینکه سالها هرچه اینسو و آنسو دویده بودم قریب به طور کامل بر مشکل و وخامت وضع افزوده شده بود؛ احتجاج بر فیصله متذکره را عام و علنی ساخته به صفحات وبسایت های انترنیتی افغانی کشیدم و انتشار دادم.

چند صباحی گذشت و از ریاست تفتیش ستره محکمه با من تماس گرفته و دستور دادند که باری کابل و به ستره محکمه حاضر شوم. تأخیر نکنم که جناب قاضی القضاة بسیار جدی حکم تفتیش قضایی این رسوایی را داده اند!



قاضی القضاة جناب پوهاند عبدالسلام عظیمی بود.

عنوان احتجاجیه منتشره؛ «**خیانت، شر، فساد و قطاع الطریقی در مسند قضا**» بود؛ متن؛ نظر به اینکه تا آنزمان قضا والاها درین سطح با انتقاد و اعتراض و احتجاج مواجه نشده بودند؛ تند و تحمل ناپذیر می نمود. با اندیشه ها و نگرانی های متضاد و اغلب منفی و تیره؛ حتی با آمادگی برای غل و زنجیر و زولانه؛ خویشتن را به آدرس معینه رساندم. بلا فاصله چنانکه پیشبینی میکردم مورد استنطاق سختی قرار گرفتم. عمده ترین موارد اینها بود:

- چرا عرض و اعتراض را به انترنیت کشانیده ام. در حالیکه دو محکمه دیگر پیش روی داشتم. باز دروازه ستره محکمه به رویم باز بود؟!

- چرا در متن به مقام قضا و قاضی ها عموماً و خصوصاً توهین ها کرده ام؟

من مفصلاً پاسخ داده و بر علاوه متذکر شدم آنچه شما توهین به قاضی ها میخوانید توهین نه که توصیف شان است. آنان؛ خود مانند کاسه چینی که صدا میکند؛ این صفات خویش را ادا کرده اند. من؛ اصل مسند قضا را بسیار والا تجلیل کرده ام که نباید چنین کسان و چنین کارکرد ها در آن راه داشته باشد. خاصه پس از آنکه ریاست تفتیش پاسخ های من را گرفت؛ به مقام بالا گزارش داد و چون بازگشت؛ تفاوت هایی در رفتار و پیشامدش احساس شد؛ به هیأتی وظیفه دادند تا به محکمه مربوط و نیز محل ثبت محفوظ و ثابق برود و موضوعاتی را تفحص و تحقیق کند.

روز بعد که هیأت برگشت افاده هایش قریب طور کامل چنین بود که آنچه من میگویم؛ تهمت و بیمورد نیست. از دیگر موارد جزئیاتی دستگیرم نشد ولی در مورد ثبت محفوظ و ثقیه تجویز خط نمبر 161 گفتند: - دستبرد زده شده اما به جایی متفاوتی پرت گردیده بود که یافتیم.

در سومین روزیکه آنجا بودم مستنطق من وضع بسیار متفاوت یافت و تا حدی خود مانی شد. از جمله در حالیکه دستش را روی مطلب کاپی پیست شده احتجاج من گذاشته بود با اشاره به عنوان مطلب گفت: اینها حالا همه جا (منظورش بیشتر بخش های قضا بود) حاکم استند. چاره نیست سرتاق که پست باشد باید خمیده بگذریم. یک راه پیدا کن که مرافعه؛ این فیصله را بشکناند باز دعوت به اصلاح میکند؛ آنگاه شاید چیز چیزی حقت حصول شود.

وقتی استفهام کردم که نتیجه تفتیش قضایی چه میشود؟ گفت: در حالت عادی ما صورت حال را به دفتر قاضی القضاات صاحب می‌دهیم این دفتر آنرا تدقیق و جمع و جور نموده با تدبیر عملی به بالا پیشنهاد میکند. تصمیم آخری را ما پیشینی کرده نمیتوانیم.

سرانجام شخص رئیس تفتیش هم مرا خواسته و گفت: کار خود را در مرافعه دنبال کن! شاید یک هفته ده روز جلالتمآب قاضی القضاات هم در مورد مسأله انترنیتی؛ تصمیمی بگیرند.

از فحواى سخنان رئیس تفتیش میشد فهمید که ممکن است تصمیم یاد شده برای من هم عواقبی داشته باشد. من دستور رئیس تفتیش را محترمانه و مدلل اما قاطعانه طی عریضه کتبی رد نموده و - اگر توانسته باشم - حالی کردم که دیگر همه چیز همان مسأله انترنیتی است. من مسیر های معمولی را دو دهه پیموده و به حد مرگ بیزار شده ام. این جریانات مختصراً و متن عریضه کاملاً سر موقع در انترنیت منتشر شد.

(ادامه عرایض و ضمایم استنادی را در یک بخش بعدی - شاید یکی دو هفته آینده - تقدیم بدارم. تأکیداً خاطر نشان میکنم که این نگارش و تبیین؛ سیاسی نیست؛ هرگاه از آن برداشت های سیاسی ای میشود؛ به گناه کسان و ناکسان کوتاه بین و ناعاقبت اندیشی است که صرف به عملکرد های مشهود و مستند شان درینجا اشاراتی شده است. پر واضح است که در عدم چنین اشارات؛ اساساً بیان حقایق غیر ممکن بود. هکذا ایده آل من؛ روشنگری حقوقی و قضایی براساس تجربه های عینی سی ساله در لیل و نهار گوناگون؛ برای جامعه و به ویژه برای نسل جوان کشور است. فقط این؛ سود و ثروت مهم و بیش بها می باشد. فکر میکنم این مولفه؛ به قاضی ها و کارکنان قضایی؛ به مدعی العموم ها؛ به وکلای مدافع؛ رهنما های معاملات و کلیه شاگردان شرعیات و علم حقوق سود مند تر هم باشد. لذا مطمئنم زحمت سختی که کشیده ام و ریسک بزرگی که متقبل شده ام؛ اجر اجتماعی و ملی دارد.)

به امید صلح و استقرار ایمنی و برقراری حق و عدالت و پاکیزگی و زیبایی در افغانستان؛ میهن از همه نعمات غنی و از همه جهات مهم ما!